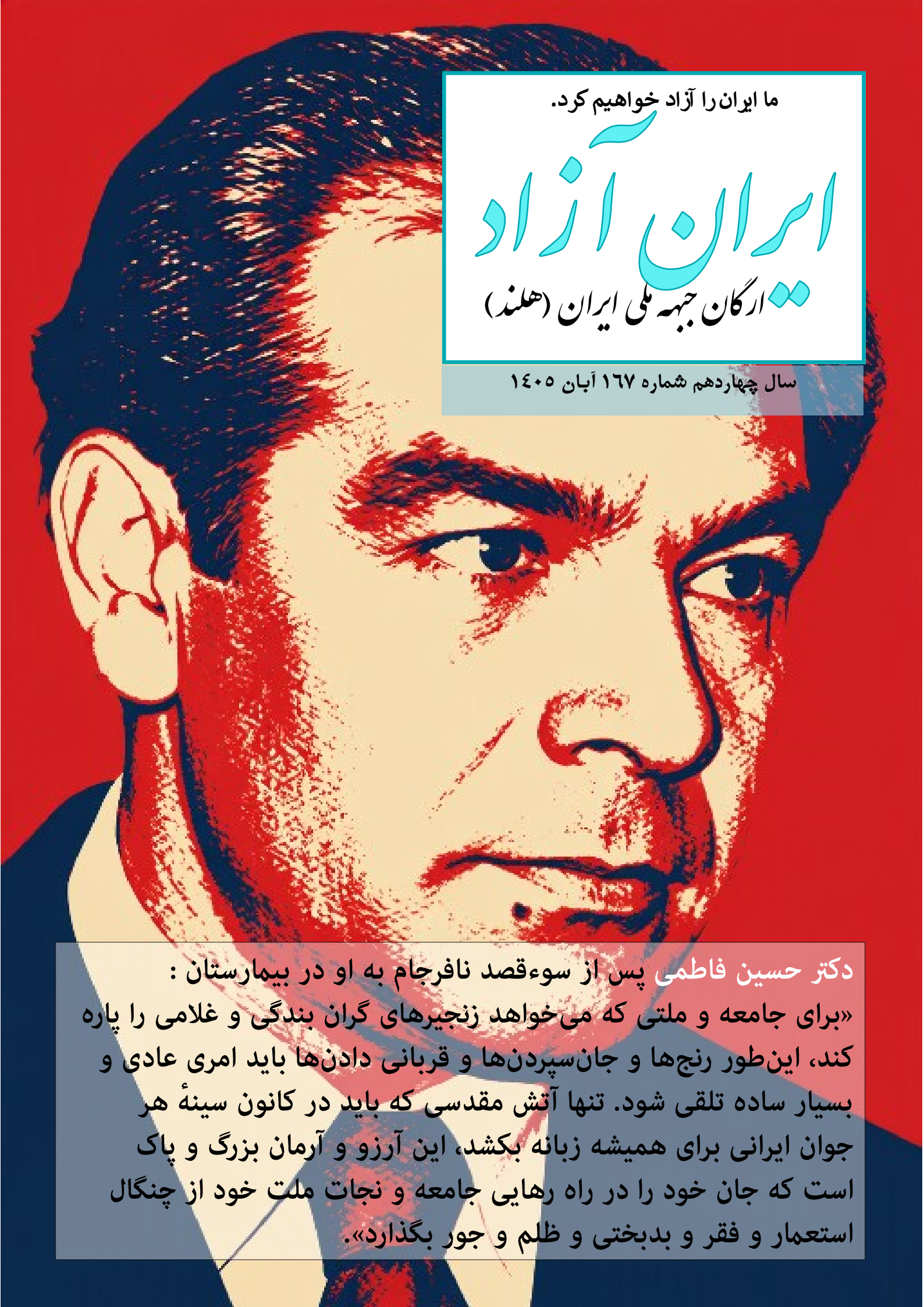
ما ایران را آزاد خواهیم کرد.

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال چهاردهم شماره ۱۶۷ آبان ۱۴۰۵



دکتر حسین فاطمی پس از سوءقصد نافرجام به او در بیمارستان :

«برای جامعه و ملتی که می‌خواهد زنجیرهای گران بندگی و غلامی را پاره کند، این‌طور رنج‌ها و جان‌سپردن‌ها و قربانی دادن‌ها باید امری عادی و بسیار ساده تلقی شود. تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینهٔ هر جوان ایرانی برای همیشه زبانه بکشد، این آرزو و آرمان بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال استعمار و فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد».

نگارنده	نهشته	برگه
جبهه ملی ایران	به یاد مهندسان و صنعتگران ایران آنان که چرخ صنعت را می چرخانند	۳
حمید رفیع	دکتر حسین فاطمی؛ مردی که اعدام شد، اما سر خم نکرد!	٤
منبع رادیو فردا	جایزه حقوق بشر مگنیتسکی به محمد جواد وفایی ثانی زندانی سیاسی محکوم به اعدام اهدا شد	٦
	محکومیت نقض حقوق بشر در ایران در سازمان ملل	۷
ناخدا محمد فارسی	آینده مذاکرات ایران و آمریکا؛ پیامدهای جنگ و بن‌بست راهبردی در خاورمیانه	۱۱
	معرفی کتاب " سازوکار فاشیسم	۱٤
نهال	آنچه باید تغییر کند، تصورِ بی‌اثر بودن گروه‌های کوچک است	۱٦
محدثه الفت شایان	معلمان ایران، چونان بوروکرات‌های سطح خیابان	۱۸
منبع رادیو فردا	سیما بینا شانزدهمین جایزه " بیتا" برای هنرهای ایرانی را در داشنگاه استنفورد دریافت کرد.	۲۲
علی‌اشرف درویشیان	کت و شلوار دامادی	۲۳
گفت‌وگو با بازیل کوپن	قیام دانش‌آموزان فرانسه	۲۵
دکتر امیر هوشمند ممتاز	خاطره هایی از انقلاب ۵۷	۲۸
	این لامپ ۱۲۰ سال است که روشن است.	۳۰

جبهه ملی ایران-هلند
بر روی شبکه اینترنت
Nationaal Front van Iran(Holland)
www.jebhemelli.org
post4iraneazad@gmail.com

به یاد مهندسان و صنعتگران ایران؛ آنان که چرخ صنعت را می‌چرخانند



واژگونی مرگبار اتوبوس حامل کارکنان شرکت نفت

به یاد مهندسان و صنعتگران ایران؛ آنان که چرخ صنعت را می‌چرخانند

خبر جان‌باختن جمعی از کارکنان و مهندسان صنعت نفت و گاز در حادثه تلخ اتوبوس در استان ایلام، تنها خبر یک تصادف نیست؛ یادآور واقعیتی تلخ و دغدغه‌ای عمیق درباره وضعیت نیروی انسانی در صنایع کشور است.مردان و زنانی که در شرایط دشوار کاری، در بسیاری از مواقع دور از خانه و خانواده و به شیوه اقماری، روزها و هفته‌ها از عزیزانشان فاصله می‌گیرند تا چرخ صنایع این سرزمین از حرکت نایستد. مهندسان، تکنسین‌ها و کارگرانی که در شرایط دشوار اقتصادی، تحریم‌ها و محدودیت‌های صنعتی، با دانش، تخصص و تلاش خود بار سنگینی از تولید و توسعه کشور را بر دوش می‌کشند. شرایط سخت کاری برای بسیاری از این کارکنان، شیفت‌های فرساینده، خستگی مزمن، فشارهای روانی و ضعف در نظارت بر ایمنی، مسائلی نیستند که بتوان آن‌ها را نادیده گرفت یا به بهای ادامه تولید از کنارشان گذشت.

اما پرسش دردناک اینجاست: سهم این سرمایه‌های انسانی از توسعه و تولید ملی چیست؟

آیا امنیت جانی، سلامت جسمی و روانی، حمل‌ونقل ایمن، استراحت کافی و حداقل استانداردهای رفاهی، نباید از ابتدایی‌ترین حقوق این نیروها باشد؟

در این میان، نمی‌توان از مسئولیت حاکمیت نیز چشم‌پوشی کرد. تأمین امنیت نیروی کار، نظارت مؤثر بر عملکرد کارفرمایان و پیمانکاران، الزام به رعایت استانداردهای حمل‌ونقل و بهداشت حرفه‌ای و برخورد با کوتاهی‌های احتمالی، از وظایف سال‌ها کم‌توجهی به این الزامات و ضعف در اجرای مقررات، اگر بدون اصلاح و پاسخ‌گویی ادامه یابد، می‌تواند جان انسان‌های بیشتری را در معرض خطر قرار دهد. تولید و توسعه، هیچ‌گاه نباید بهانه‌ای برای نادیده گرفتن ابتدایی‌ترین حقوق نیروی انسانی باشد.

صنعت فقط با تجهیزات، تأسیسات و سرمایه مالی زنده نمی‌ماند؛ ستون اصلی آن انسان‌هایی هستند که دانش، توان و گاهی تمام عمر خود را صرف آبادانی این سرزمین می‌کنند.ایمنی شغلی، بهداشت حرفه‌ای، سلامت روان و کرامت نیروی انسانی نباید امتیازی تشریفاتی یا هزینه‌ای قابل حذف در شرایط اقتصادی دشوار باشد؛ این‌ها حقوق بنیادین انسان‌هایی هستند که مسئولیت بزرگی در پیشبرد کشور بر عهده دارند.امیدواریم این فاجعه صرفاً به یک خبر تلخ و چند پیام تسلیت محدود نماند و به نقطه شروع مطالبه‌گری جدی، پاسخ‌گویی مسئولان و بازنگری اساسی در استانداردهای ایمنی، شرایط کار، حمل‌ونقل کارکنان و نظام مراقبت از سلامت جسمی و روانی نیروی انسانی تبدیل شود. جان انسان‌هایی که برای آبادانی ایران تلاش می‌کنند، باید به اندازه خود ایران ارزشمند باشد.

سازمان مهندسان جبهه ملی به نمایندگی از جبهه ملی ایران این ضایعه دردناک را به خانواده‌های داغدار و بازماندگان جان‌باختگان، مردم شریف آبدانان و استان ایلام و جامعه مهندسی و صنعتگران ایران تسلیت عرض کرده و با خانواده‌هایی که چشم‌انتظار بازگشت عزیزانشان بودند و اکنون با جای خالی آن‌ها روبه رو شده‌اند، عمیقاً ابراز همدردی می‌کند.

یاد جان‌باختگان این حادثه گرامی و راهشان در آبادانی ایران ماندگار باد.

سازمان مهندسان جبهه ملی ایران

۲۵ آبان ماه ۱۴۰۵

حمید رفیع

دکتر حسین فاطمی؛ مردی که اعدام شد، اما سر خم نکرد!

۱۹ آبان؛ سالروز تیرباران مردی که استقلال ایران را به بهای جانش پاس داشت.

امروز، سالروز اعدام دکتر حسین فاطمی است؛ مردی که در برابر استعمار سر خم نکرد، در برابر قدرت بیگانه زانو نزد و تا آخرین لحظهٔ زندگی، پای شرافت، عزت و استقلال ایران ایستاد.

۱۹ آبان ۱۳۳۳، روزی است که گلوله‌های جوخهٔ اعدام قلب مردی را نشانه رفتند که جرمش، ایستادن بر سر آرمان استقلال ایران بود.



او را تیرباران کردند، اما اندیشه‌اش را نتوانستند بکشند؛ جسمش را از میان برداشتند، اما صدای استقلال‌خواهی‌اش در تاریخ ایران ماندگار شد.

دکتر حسین فاطمی از آن نسل مردانی بود که وطن را نه ملک شخصی صاحبان قدرت، نه ابزار معاملهٔ سیاستمداران و نه حیاط خلوت قدرت‌های خارجی می‌دانست؛ ایران را متعلق به ملت ایران می‌دانست و برای همین باور، تا پای جان ایستاد.

او چه شجاعانه فریاد زد:

«در ایران بودند و هنوز هم هستند کسانی که قبله‌گاهشان سفارتخانه‌های بیگانه و کعبهٔ آمال سیاسی‌شان لندن است؛ کسانی که چنان در برابر ارادهٔ مستر چرچیل سر تعظیم فرود آورده‌اند که گویی بدون اجازه و اشارهٔ او، حتی جنبنده‌ای در گوشه‌ای از جهان حق حیات ندارد»!

این سخنان، تنها نقد یک جریان سیاسی نیست؛ فریادی است از عمق تاریخ معاصر ایران علیه یک بیماری دیرپا: **وابستگی، خودباختگی و سپردن سرنوشت یک ملت به ارادهٔ بیگانگان.**

زمان می‌گذرد، چهره‌ها و نام‌ها عوض همچنان همان است.

دیروز قبلهٔ آمال عده‌ای لندن بود و چشم‌انتظار اشارهٔ مستر چرچیل بودند؛ امروز نیز عده‌ای چشم به واشنگتن و تل‌آویو دوخته‌اند و دل به **عمو ترامپ و عمو بی‌بی** خوش کرده‌اند!

دیروز برای سیاست ایران از لندن چراغ سبز می‌خواستند؛ امروز برخی برای آیندهٔ ایران چشم به کاخ سفید و تل‌آویو دارند.

چه تفاوتی می‌کند ارباب در لندن باشد یا واشنگتن و تل‌آویو؟ نام‌ها عوض می‌شوند، دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، اما آنچه تغییر نمی‌کند، منطق وابستگی و نادیده گرفتن حق ملت ایران برای تعیین سرنوشت خویش است.

استقلال، با تغییر ارباب به دست نمی‌آید؛ استقلال یعنی اساساً نپذیرفتن ارباب!

ایران نه قیم خارجی می‌خواهد، نه منجی وارداتی و نه سیاستمداری که برای آیندهٔ این سرزمین، چشم به رضایت قدرت‌های بیگانه بدوزد.

نه لندن حق دارد برای ایران تصمیم بگیرد، نه واشنگتن و نه تل‌آویو. هیچ قدرت خارجی، هیچ دولت بیگانه و هیچ رهبر فرامرزی، صاحب اختیار ملت ایران نیست.

ایران خانهٔ ملتی است که تاریخش سرشار از مبارزه برای آزادی، استقلال و سربلندی است؛ ملتی که حق دارد دربارهٔ سرنوشت، حکومت و آیندهٔ خویش تصمیم بگیرد.



دکتر حسین فاطمی بهای این باور را با جانش پرداخت.

او را در ۱۹ آبان ۱۳۳۳ به جوخهٔ اعدام سپردند؛ اما آنچه در برابر گلوله‌ها ایستاده بود، تنها یک انسان نبود؛ اندیشه‌ای بود که استقلال را بر وابستگی، شرافت را بر سازش و عزت ملی را بر رضایت قدرت‌های خارجی ترجیح می‌داد.

تاریخ، تفاوت میان این دو نگاه را فراموش نخواهد کرد:

یکی چشم به دست بیگانه دارد و دیگری برای استقلال و آزادی وطن جان می‌دهد.

یکی برای رضایت قدرت‌های خارجی سر خم می‌کند و دیگری زیر بار تهدید و فشار سر فرود نمی‌آورد.
یکی سرنوشت کشور را در پایتخت‌های بیگانه جست‌وجو می‌کند و دیگری باور دارد که سرنوشت ایران باید به دست مردم ایران رقم بخورد.
این است تفاوت میان استقلال‌خواهی و وابستگی؛ میان شرافت ملی و خودباختگی سیاسی.
اما تاریخ تنها روز اعدام فاطمی را ثبت نکرده است؛ تاریخ، ایستادگی او را نیز ثبت کرده است. نام او در کنار نام کسانی ماند که حاضر نشدند عزت و استقلال میهن را معامله کنند.
امروز، در سالروز اعدام او، باید از خود بپرسیم: اگر دکتر حسین فاطمی امروز در میان ما بود، در برابر کسانی که چشم به قدرت‌های خارجی دوخته‌اند چه می‌گفت؟
بی‌تردید همان فریاد تاریخی را تکرار می‌کرد: سرنوشت ایران را به بیگانگان نسپارید!
یاد و نام دکتر حسین فاطمی، مردی که در برابر استعمار سر خم نکرد و پای شرافت و استقلال ایران تا پای جان ایستاد، جاودانه باد.
یاد همهٔ شهدا و رفتگان راه آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و سربلندی ایران گرامی باد.
گلوله می‌تواند انسانی را از پا درآورد، طناب دار می‌تواند جانی را بگیرد و زندان می‌تواند جسمی را محبوس کند؛ اما هیچ‌کدام نمی‌توانند آرمان استقلال و آزادی را از ذهن و حافظهٔ یک ملت پاک کنند.
ایران نه ملک بیگانگان است، نه حیاط خلوت قدرت‌ها و نه سرزمینی برای معاملهٔ دولت‌های خارجی؛ ایران خانهٔ ملت ایران است و سرنوشتش باید به دست مردم ایران رقم بخورد.
تا ایران هست، آرمان استقلال و آزادی زنده است؛ و تا آزادی‌خواهان هستند، نام مردانی چون دکتر حسین فاطمی فراموش نخواهد شد.
پاینده ایران؛ زنده باد استقلال و آزادی، سربلند باد ملت ایران !شاد باشید.



برگزاری مراسم سالگرد دکتر حسین فاطمی

امروز سه شنبه ۱۹ آبان ۱۴۰۵ ،اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران به اتفاق عده ای از شخصیت های ملی به مناسبت هفتاد و دومین سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت ملی مصدق بر سر مزار او در ابن بابویه حضور یافته و مزار شهید راه وطن را گلباران کردند.در این مراسم آقایان دکتر بهروز برومند و دکتر حسین موسویان طی بیاناتی گوشه هایی از مبارزات سیاسی و خدمات ملی دکتر فاطمی را ذکر نمودند.مشروح مراسم متعاقبا به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

تهران – روابط عمومی جبهه ملی ایران
۱۹ آبان ۱۴۰۵

جایزه حقوق بشر مگنیتسکی به محمدجواد وفایی ثانی، زندانی سیاسی محکوم به اعدام، اهدا شد



محمدجواد وفایی ثانی، قهرمان سابق بوکس ایران که در زندان وکیل‌آباد مشهد در انتظار اجرای حکم اعدام است، جایزه حقوق بشری مگنیتسکی را در بخش «فعال برجسته حقوق بشر» دریافت کرد .

◇ روزنامه گاردین روز جمعه ۲۲ آبان گزارش داد این جایزه در مراسمی در لندن به این ورزشکار ۳۱ ساله تعلق گرفت و او در پیامی کتبی از زندان اعلام کرد که آن را به نام همه کسانی می‌پذیرد که به دلیل تلاش برای دستیابی به ایرانی آزاد، زندانی، شکنجه یا به اعدام محکوم شده‌اند .

◇ او در این پیام تأکید کرد: «ما هرگز تسلیم نخواهیم شد و تن به خواری نخواهیم داد ◇ ».وفایی ثانی که در پی اعتراضات آبان ۱۳۹۸ بازداشت شد، به اتهام «حمایت از سازمان مجاهدین خلق» و «افساد فی‌الارض» سه بار به اعدام محکوم شده است. دیوان عالی کشور نیز در مهر ۱۴۰۴ حکم اعدام او را تأیید کرد ◇ .پس از رد درخواست تجدیدنظر این ورزشکار، گروه‌های حقوق بشری درباره خطر اعدام قریب‌الوقوع او هشدار داده‌اند

◇ .جایزه مگنیتسکی به نام سرگئی مگنیتسکی، حقوقدان روسی که در بازداشت جان باخت، نامگذاری شده و از سال ۲۰۱۵ به فعالان، روزنامه‌نگاران و چهره‌های مدافع حقوق بشر اهدا می‌شود ◇ .فعالان حقوق ورزشکاران می‌گویند در حال حاضر دست‌کم هفت ورزشکار زندانی در ایران، از جمله وفایی ثانی، در معرض خطر اعدام قرار دارند.

بار دگر اگر به درختی نظر کنم
یا از میان بیشه و باغی گذر کنم
چشمم به قد و قامتِ دار و درخت نیست
چشمم به روی نقش و نگار بهار نیست
چشمم به برگ نیست
چشمم به غنچه و گل و سبزینه خار نیست
چشمم به دست‌های پر شاخسار نیست
این بار چشم من به سوی آشیانه‌هاست
آنجا که می‌تپد دل نوزاد زندگی
وندر هجوم سخت‌ترین تندبادهاست
آماج‌گاه تیر تگرگ و سنان برق
پروازگاه خوش‌دلی و خانه بلاست
چشمم به لانه‌هاست
ای جوجگان از دل توفان برآمده
چشمم پی شماست

سیاوش کسرایی

محکومیت نقض حقوق بشر در ایران در سازمان ملل



کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد بار دیگر نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد.
این قطعنامه که با عنوان «وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران» و از سوی کانادا ارائه شده بود، روز چهارشنبه در کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل با ۷۶ رأی موافق، ۲۷ رأی مخالف و ۶۴ رأی ممتنع به تصویب رسید.
قطعنامه نگرانی عمیق خود را نسبت به نقض گسترده حقوق بشر در ایران، از جمله موارد مربوط به زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی، و سایر گروه‌های آسیب‌پذیر ابراز می‌دارد. قطعنامه همچنین سرکوب خشونت‌آمیز اعتراضات توسط رژیم ایران، اعدام‌های گسترده، بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه و تبعیض علیه زنان و اقلیت‌ها را محکوم می‌کند.
نماینده کانادا هنگام ارائه پیش‌نویس این قطعنامه اظهار داشت که مردم ایران علاوه بر پیامدهای درگیری‌های مسلحانه، مدت‌هاست که متحمل نقض حقوق بشر شده‌اند. او تأکید کرد که شرایط امنیتی، ایران را از انجام تعهداتش طبق قوانین بین‌المللی حقوق بشر معاف نمی‌کند.
این قطعنامه به‌طور مشخص واکنش مقامات ایرانی به تظاهرات سراسری را که از ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ آغاز شد، محکوم می‌کند؛ از جمله کشتار گسترده معترضان در ژانویه ۲۰۲۶، بازداشت ده‌ها هزار نفر و قطع سراسری اینترنت با هدف محدود کردن دسترسی به اطلاعات.
در متن این قطعنامه از تهران خواسته شده است افرادی که به‌صورت خودسرانه بازداشت‌شده‌اند را آزاد کند، به استفاده از مجازات اعدام علیه معترضان پایان دهد و اجازه انجام تحقیقات مستقل درباره موارد نقض حقوق بشر را صادر نماید.
این قطعنامه همچنین به پیامدهای درگیری‌های مسلحانه در ایران و منطقه خاورمیانه، از جمله تلفات غیرنظامیان و آسیب به زیرساخت‌های غیرنظامی، می‌پردازد. این قطعنامه نگرانی عمیق خود را نسبت به حمله‌ای به یک مدرسه ابتدایی در میناب ابراز می‌کند؛ حمله‌ای که به گفته آن، دست‌کم ۱۵۶ نفر، از جمله حدود ۱۲۰ دانش‌آموز، در آن جان باختند.
۲۷ کشوری که به این قطعنامه رأی مخالف دادند عبارتند از: الجزایر، ارمنستان، بلاروس، بورکینافاسو، بوروندی، چین، کوبا، کره شمالی، اریتره، هند، اندونزی، ایران، عراق، مالی، نیکاراگوئه، نیجر، عمان، پاکستان، روسیه، سری‌لانکا، سودان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، ونزوئلا، ویتنام و زیمبابوه.
آمریکا و اسرائیل و کشورهایی همچون عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، مصر، برزیل و آفریقای جنوبی نیز رأی ممتنع دادند.

رای ممتنع آمریکا و آسرائیل

آمریکا و آسرائیل از رأی دادن به قطعنامه سازمان ملل در محکومیت رژیم ایران خودداری کردند. این دو کشور وجود عباراتی بحث‌برانگیز در قطعنامه سازمان ملل برای محکومیت نقض حقوق بشر در ایران را دلیل این اقدام عنوان کرده‌اند؛ موضوعی که انتقاد فعالان ایرانی را به همراه داشته است.
هیئت نمایندگی ایالات متحده ضمن توضیح دلیل رأی ممتنع خود، از کانادا بابت پیشبرد این ابتکار سالانه تشکر

کرد، اما گفت که متن پیشنهادی از قاطعیت کافی برخوردار نیست.
نماینده ایالات متحده اظهار داشت: «متأسفانه، این قطعنامه در پاسخگو کردن حکومت ایران بابت چنین رفتارهایی به اندازه کافی پیش نمی‌رود و در عوض شامل عباراتی است که توجه را از آن هدف اصلی منحرف می‌سازد.»
در ادامه این بیانیه آمده است: «هیچ‌کس نباید رأی ممتنع ما را به معنای نرم شدن موضع در قبال تهران تلقی کند.» این بیانیه همچنین حکومت ایران را به دهه‌ها شکنجه، اعدام و سرکوب متهم کرد.
هیئت آمریکایی همچنین مقامات ایرانی را به کشتن ده‌ها هزار معترض در جریان تظاهرات ماه‌های دسامبر و ژانویه متهم کرد و از جامعه جهانی خواست تا کمک‌های مالی‌ای که می‌تواند زمینه را برای سرکوب بیشتر فراهم کند، در اختیار ایران قرار ندهند.

اسرائیل نیز توضیحی مشابه ارائه داد و تأکید کرد که تصمیم این کشور نباید به منزله کاهش حمایت از مردم ایران تلقی شود.
نماینده اسرائیل اظهار داشت: «ما با مردم شجاع ایران اعلام همبستگی می‌کنیم و نقض فاحش حقوق بشر توسط رژیم ایران را محکوم می‌نماییم. رأی ممتنع ما نباید به معنای تضعیف این تعهد دانسته شود.» «بلکه، این امر بازتاب‌دهنده نگرانی‌های جدی ما در خصوص گنجاندن عباراتی گزینشی است که توجه را از هدف اصلی این قطعنامه منحرف می‌کند.»
هیئت اسرائیلی، تهران را متهم کرد که در حالی که رفاه شهروندان ایرانی را نادیده می‌گیرد، سرمایه‌گذاری کلانی در برنامه‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک خود انجام داده و به تأمین مالی سازمان‌های تروریستی، از جمله حماس، حزب‌الله و حوثی‌ها می‌پردازد.



در بیانیه اسرائیل همچنین سرکوب خشونت‌آمیز تظاهرات توسط رژیم، زندانی کردن مخالفان سیاسی، آزار و اذیت اقلیت‌ها، و اعمال محدودیت‌ها علیه زنان و دختران محکوم شد.
نماینده اسرائیل در پایان گفت: «مردم ایران شایسته آن هستند که سازمان ملل بدون هیچ‌گونه حاشیه یا انحرافی، تمام‌وکمال به وضعیت آن‌ها توجه کرده و اقدام نماید.»

انتقاد از موضع آمریکا و آسرائیل

تصمیم به دادن رأی ممتنع، با انتقاد فعالان مخالف جمهوری اسلامی و دیپلمات‌های پیشین اسرائیلی مواجه شد.
نیاک قربانی، از فعالان مخالف رژیم ایران، این پرسش را مطرح کرد که چرا اسرائیل و ایالات متحده از این قطعنامه حمایت نکردند.
او نوشت: «چرا رأی ممتنع دادید؟!» و خاطرنشان کرد که ایرانیان در حالی که علیه رژیم شعار می‌دادند و نام ولیعهد رضا پهلوی را فریاد می‌زدند، دستگیر، شکنجه و هدف گلوله قرار گرفتند.
قربانی نوشت: «اسرائیل و ایالات متحده در میان کسانی بودند که رأی ممتنع دادند. آیا نزدیک‌ترین دوستان ما حتی نمی‌توانستند دکمه "بله" را فشار دهند؟»
او افزود: «اکنون زمان سکوت یا بازی‌های سیاسی نیست. در کنار مردم ایران بایستید، نه اینکه بی‌طرف بمانید [یا در موضعی مبهم قرار گیرید].» وی همچنین خواستار برکناری رژیم بدون انجام هیچ‌گونه مذاکره‌ای شد.
دانیل کارمون، سفیر پیشین اسرائیل در هند، نیز ضمن اذعان به اینکه هر دو کشور احتمالاً نگرانی‌های موجهی در مورد متن قطعنامه داشته‌اند، از رأی ممتنع آن‌ها انتقاد کرد. کارمون در مطلبی خطاب به وزارت امور خارجه اسرائیل و هیئت نمایندگی این کشور در سازمان ملل، اظهار داشت که خودداری از رأی‌دهی — به‌جای همراهی با کانادا و کشورهای غربی در حمایت از این قطعنامه — موجب ایجاد برداشتی منفی در افکار عمومی و عرصه دیپلماتیک شده است.
او به گزینه‌ای در چارچوب آیین‌نامه‌ها اشاره کرد که به اسرائیل و ایالات متحده اجازه می‌دهد ضمن رأی مثبت به قطعنامه، به‌طور رسمی از برخی مفادِ مسئله‌سازِ آن اعلام فاصله کنند.
کارمون پیشنهاد کرد که هر دو کشور پیش از طرح این قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل، در مواضع خود تجدیدنظر کنند.
به گفته او، چنین اقدامی به اسرائیل و ایالات متحده امکان می‌دهد تا ضمن

پیوستن به محکومیت کارنامه حقوق بشری ایران، از تأیید آن بخش‌هایی از متن که نسبت به آن‌ها معترض هستند، اجتناب ورزند.

واکنش نماینده ایران

نماینده ایران ضمن رد این قطعنامه، آن را دارای انگیزه‌های سیاسی خواند و دیگر کشورها را متهم کرد که از نگرانی‌های حقوق بشری علیه تهران استفاده می‌کنند.

او گفت که ایران در طول سال گذشته با کارزاری هماهنگ از حملات نظامی، تلاش‌هایی برای دامن زدن به ناآرامی‌های داخلی و بهره‌برداری از آن‌ها، اقدامات قهری یک‌جانبه و فشارهای فزاینده اقتصادی مواجه بوده است.

نماینده ایران با اشاره به حمله به مدرسه در میناب اظهار داشت: «مادران آن کودکان همچنان در سوگ به سر می‌برند.»

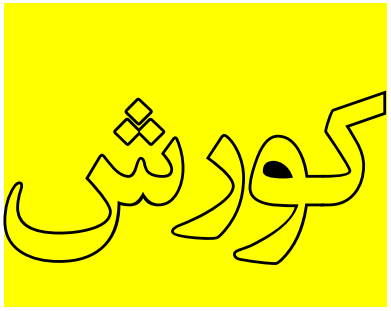
وی افزود: «رأی منفی به این قطعنامه، رأیی علیه سیاسی‌کاری در حوزه حقوق بشر است.»

نماینده برزیل نیز نسبت به این قطعنامه ابراز تردید کرد و از اینکه در آن به تحولات تنگه هرمز — که موجب اختلال در تأمین کالاهای اساسی شده — اشاره‌ای نشده است، انتقاد

او استدلال کرد که این قطعنامه «صرفاً علیه ایران و به دلیل نقض حقوق بشر از ادبیاتی محکوم‌کننده استفاده می‌کند، بدون آنکه به‌صراحت به مسئولیت سایر طرف‌های درگیر بپردازد؛ طرف‌هایی که در ماه‌های اخیر در نقض جدی حقوق مردم ایران نیز نقش داشته‌اند.»



هرگز نخواب



سیمین بهبهانی

دارا جهان ندارد
سارا زبان ندارد
***
بابا ستاره ای در
هفت آسمان ندارد!
***
کارون ز چشمه خشکید
البرز لب فرو بست
***
حتی دل دماوند
آتش فشان ندارد
***
دیو سیاه دربند
آسان رهید و بگریخت
***
رستم در این هیاهو
گرز گران ندارد
***
روز وداع خورشید
زاینده رود خشکید
***
زیرا دل سپاهان
نقش جهان ندارد
***
بر نام پارس دریا
نامی دگر نهادند
***
گویی که آرش ما
تیر و کمان ندارد
***
دریای مازنی ها
بر کام دیگران شد
***
نادر ز خاک برخیز
میهن جوان ندارد
***
دارا !کجای کاری
دزدان سرزمینت
***
بر بیستون نویسند
دارا جهان ندارد
***
آییم به دادخواهی
فریادمان بلند است
***
اما چه سود اینجا
نوشیروان ندارد
***
سرخ و سپید و سبز است
این بیرق کیانی
***
اما صد آه و افسوس
شیر ژیان ندارد
***
کوآن حکیم توسی
شهنامه ای سراید
***
شاید که شاعر ما
دیگر بیان ندارد
***
هرگز نخواب کوروش
ای مهرآریایی
***
بی نام تو،وطن نیز
نام و نشان ندارد!!!

سیمین بهبهانی

ناخدا محمد فارسی

آینده مذاکرات ایران و آمریکا؛ پیامدهای جنگ و بن‌بست راهبردی در خاورمیانه





دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، روز دوشنبه ۹ نوامبر، در مصاحبه‌ای کوتاه و تلفنی با خبرگزاری رویترز اعلام کرد که قطر و عربستان سعودی خواهان دستیابی به راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای پایان دادن به درگیری‌های جاری میان آمریکا و جمهوری اسلامی ایران هستند. بااین‌حال، وی تأکید کرد که ایالات متحده در صورت لزوم آمادگی دارد حملات نظامی خود علیه ایران را از سر بگیرد.

این اظهارات در شرایطی مطرح می‌شود که تلاش‌های دیپلماتیک و میانجیگری کشورهای منطقه همچنان ادامه دارد. در این میان، پیشنهادهایی از جمله بازگشایی تنگه هرمز، کاهش محدودیت‌های اقتصادی و آزادسازی بخشی از دارایی‌های مسدودشده ایران نیز در چارچوب راهکارهای احتمالی برای کاهش تنش مطرح شده است.

ترامپ پیش‌تر نیز بارها نسبت به ثمربخش بودن مذاکرات با جمهوری اسلامی ابراز تردید کرده و مدعی شده بود که حکومت ایران از گفت‌وگوهای دیپلماتیک عمدتاً برای خرید زمان و ادامه برنامه‌های هسته‌ای و منطقه‌ای خود استفاده می‌کند.

بااین‌حال، پرسش اساسی این است که آیا ادامه تهدیدهای نظامی و فشارهای اقتصادی می‌تواند به توافقی پایدار منجر شود، یا آنکه چنین سیاستی تنها به طولانی‌تر شدن بحران و گسترش بی‌ثباتی در خاورمیانه خواهد انجامید؟

پیامدهای هشت ماه جنگ و تأثیر آن بر سیاست داخلی آمریکا

جنگ آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی ایران طی هشت ماه گذشته، نه‌تنها نتوانسته به تمامی اهداف اعلام‌شده خود دست یابد، بلکه پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت منطقه و اقتصاد جهانی به همراه داشته است.

پیش از آغاز این درگیری‌ها، تنگه هرمز یکی از مهم‌ترین مسیرهای آزاد عبور و مرور نفتکش‌ها و کشتی‌های تجاری جهان بود. اکنون بحران امنیتی در این آبراه راهبردی، افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل دریایی، اختلال در انتقال انرژی و نگرانی بازارهای جهانی را به دنبال داشته است.

از دیدگاه نگارنده، یکی از مهم‌ترین اشتباهات محاسباتی واشنگتن، کم‌برآورد کردن توانایی ایران برای ایجاد هزینه‌های اقتصادی و امنیتی در منطقه بوده است. هرچند ایالات متحده از برتری چشمگیر نظامی برخوردار است، تجربه ماه‌های گذشته نشان داده که برتری تسلیحاتی لزوماً به معنای دستیابی به پیروزی سیاسی و راهبردی نیست.

پیامدهای جنگ به سیاست داخلی آمریکا نیز کشیده شده است. در انتخابات میان‌دوره‌ای سوم نوامبر ۲۰۲۶، حزب جمهوری‌خواه با شکست سنگینی روبه‌رو شد و حزب دموکرات توانست اکثریت هر دو مجلس نمایندگان و سنا را به دست آورد.

اگرچه نمی‌توان تمامی نتایج انتخابات را صرفاً به جنگ ایران نسبت داد، افزایش هزینه‌های زندگی، نگرانی‌های اقتصادی، نارضایتی از سیاست خارجی دولت و ادامه درگیری‌های نظامی، از عوامل مؤثر در تغییر آرای بخشی از رأی‌دهندگان آمریکایی بوده‌اند.

این شکست انتخاباتی، موقعیت سیاسی دونالد ترامپ را تضعیف کرده و توانایی دولت او را برای ادامه سیاست‌های پیشین با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو ساخته است.

اختلاف‌نظر در دولت ترامپ بر سر ادامه جنگ

گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشرشده در رسانه‌های آمریکایی از افزایش اختلاف‌نظرها درباره اهداف جنگ و چگونگی خروج از بحران حکایت دارند.

در این میان، دیدگاه‌های جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور، و پیت هگست، وزیر دفاع آمریکا، درباره هزینه‌ها و ضرورت ادامه عملیات نظامی مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفته است.

مسئله اساسی آن است که دولت ترامپ هنوز با این پرسش راهبردی روبه‌روست: هدف نهایی آمریکا از ادامه فشار بر جمهوری اسلامی چیست؟

آیا واشنگتن صرفاً در پی محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران است؟ آیا نابودی توان موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی را دنبال می‌کند؟ یا هدف بلندمدت‌تری همچون تغییر ساختار سیاسی حاکم بر ایران را در نظر دارد؟

این اهداف، از نظر نظامی و سیاسی، یکسان نیستند و هرکدام به راهبرد، امکانات و هزینه‌های متفاوتی نیاز دارند.

یکی از گزینه‌های احتمالی مورد بحث، اجرای عملیاتی کوتاه‌مدت اما بسیار گسترده علیه زیرساخت‌های انرژی، تأسیسات هسته‌ای و توان موشکی و پهپادی ایران است.

بااین‌حال، تجربه درگیری‌های گذشته نشان داده است که حتی حملات شدید هوایی نیز لزوماً به فروپاشی ساختار نظامی و سیاسی یک کشور منجر نمی‌شود.

به باور نگارنده، تصور اینکه چند روز بمباران بتواند ارتش، سپاه پاسداران و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی را از میان ببرد، با واقعیت‌های نظامی و سیاسی ایران سازگاری ندارد.

افزون بر این، گسترش حملات به زیرساخت‌های انرژی و تأسیسات حساس ایران می‌تواند واکنش‌های متقابل، افزایش دامنه جنگ و تشدید بحران اقتصادی جهانی را به دنبال داشته باشد.

برنامه هسته‌ای ایران و محدودیت‌های راهکار نظامی

یکی از موضوعات اصلی اختلاف میان واشنگتن و تهران، ادامه غنی‌سازی اورانیوم و نگرانی از امکان استفاده

نظامی از برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی است.
ترامپ بارها درباره ضرورت نابودی تأسیسات هسته‌ای ایران سخن گفته و از مجموعه زیرزمینی موسوم به «کوه کلنگ» به‌عنوان یکی از اهداف احتمالی یاد کرده است.
بااین‌حال، نابودی کامل تأسیسات هسته‌ای مستقر در اعماق زمین، حتی برای ارتشی برخوردار از پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی، مأموریتی بسیار دشوار است.
استحکام لایه‌های زمین، عمق تأسیسات، نوع سازه‌های حفاظتی و محدودیت‌های عملیاتی مهمات سنگرشکن، همگی بر نتیجه چنین حملاتی تأثیر می‌گذارند.
در این زمینه باید میان بمب‌های سنگرشکن و بمب بسیار سنگین «مواب **(MOAB)** «تفاوت قائل شد؛ زیرا این دو برای مأموریت‌های یکسان طراحی نشده‌اند.
از منظر نظامی، حتی آسیب گسترده به تأسیسات هسته‌ای نیز تضمین نمی‌کند که دانش فنی، توان بازسازی یا انگیزه سیاسی برای ادامه فعالیت‌های هسته‌ای از میان برود.
بنابراین، راه‌حل نظامی به‌تنهایی نمی‌تواند جایگزین توافقی سیاسی، قابل راستی‌آزمایی و پایدار شود.
از سوی دیگر، حمله مجدد به تأسیسات هسته‌ای یا زیرساخت‌های انرژی ایران ممکن است واکنش نظامی جمهوری اسلامی علیه منافع آمریکا یا کشورهای منطقه را در پی داشته باشد. چنین تحولی می‌تواند به افزایش قیمت نفت، تشدید تورم و گسترش ناامنی در خلیج فارس منجر شود.
در مقابل، ترامپ می‌تواند با تأکید بر خسارات واردشده به توان نظامی ایران، مدعی موفقیت عملیات پیشین شود و بدون ورود به جنگی گسترده‌تر، زمینه کاهش تنش و حرکت به‌سوی توافق را فراهم سازد.

ارزیابی فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی از جنگ

در برابر تهدیدهای نظامی آمریکا، دریادار حبیب‌الله سیاری، معاون هماهنگ‌کننده ارتش جمهوری اسلامی ایران، در سخنرانی ۳۰ اکتبر ۲۰۲۶ تأکید کرد که تسلیم شدن در برابر دشمن در فرهنگ ملت ایران جایگاهی ندارد.
وی با اشاره به جنگ‌های اخیر اظهار داشت که دشمن نتوانسته به اهداف موردنظر خود دست یابد و با وجود خسارات واردشده به ایران، ساختار دفاعی و سیاسی کشور همچنان پابرجا مانده است.
سیاری همچنین مدعی شد که هدف اصلی آمریکا و اسرائیل از درگیری‌های اخیر، همانند جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، تضعیف جمهوری اسلامی و حتی فراهم کردن زمینه تجزیه ایران بوده است.
به گفته وی، طراحان عملیات نظامی تصور می‌کردند که با هدف قرار دادن فرماندهان و مقامات ارشد جمهوری اسلامی، ساختار حکومت به‌سرعت فرو خواهد پاشید و مردم نیز به مخالفت گسترده با نظام روی خواهند آورد.
صرف‌نظر از میزان درستی این ادعاها، تجربه جنگ‌های اخیر نشان می‌دهد که برآورد واکنش سیاسی و اجتماعی یک کشور در شرایط جنگی، بسیار پیچیده‌تر از محاسبه توان نظامی آن است.
از دیدگاه نگارنده، یکی از مهم‌ترین درس‌های این درگیری‌ها آن است که نمی‌توان صرفاً با اتکا به برتری هوایی و فناوری نظامی، نتیجه سیاسی یک جنگ را از پیش تعیین کرد.

نقش روسیه در تقویت توان نظامی ایران

در ماه‌های گذشته، جمهوری اسلامی تلاش کرده است با بازسازی تجهیزات نظامی و تقویت سامانه‌های دفاعی خود، بخشی از خسارات ناشی از حملات را جبران کند.
در همین ارتباط، روزنامه فایننشال تایمز در گزارشی به تاریخ ۵ نوامبر ۲۰۲۶ اعلام کرد که به اسنادی دست یافته است که از توافق روسیه برای تأمین ۹۰ پرتابگر موشک هدایت‌شونده برای ایران حکایت دارند.
بر اساس این گزارش، در برنامه تولید صنایع دفاعی روسیه طی سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، سفارش صادرات ۹۰ پرتابگر از نوع **APU-L** برای مشتری‌ای با رمز **«K-10»** ثبت شده است.
فایننشال تایمز با بررسی اسناد دیگر قراردادهای تسلیحاتی روسیه، از جمله قرارداد مربوط به هواپیماهای آموزشی و تهاجمی سبک یاک-۱۳۰، نتیجه گرفته است که این رمز برای اشاره به ایران استفاده می‌شود.
این پرتابگرها برای حمل موشک‌های هدایت‌شونده و نصب بر بالگردهای رزمی طراحی شده‌اند.
بااین‌حال، روزنامه تأکید کرده است که اسناد موجود نشان نمی‌دهند آیا این تجهیزات در نهایت به ایران تحویل داده شده‌اند یا خیر.
به باور نگارنده، روسیه در طول تاریخ همواره متحدی قابل اتکا برای ایران نبوده است.
از جمله می‌توان به تأخیر چندساله مسکو در تحویل سامانه‌های پدافند هوایی اس-۳۰۰ به جمهوری اسلامی اشاره کرد؛ موضوعی که نشان می‌دهد روسیه در روابط نظامی خود با تهران، پیش از هر چیز منافع راهبردی خویش را در نظر می‌گیرد.
روزنامه واشینگتن‌پست و خبرگزاری رویترز نیز گزارش‌هایی درباره احتمال انتقال اطلاعات حساس نظامی از روسیه به ایران منتشر کرده‌اند.
بااین‌حال، تاکنون شواهد علنی و قطعی که مشارکت مستقیم روسیه در انتخاب اهداف یا هدایت حملات ایران علیه نیروهای آمریکایی را اثبات کند، ارائه نشده است. مسکو نیز چنین اتهاماتی را رد کرده است.
ترامپ پیش‌تر مدعی شده بود که روسیه کمک چندانی به جمهوری اسلامی نمی‌کند. در مقابل، گزارش‌های رسانه‌ای اخیر حاکی از گسترش همکاری‌های نظامی و اطلاعاتی میان تهران و مسکو هستند.
با وجود این همکاری‌ها، روسیه همچنان از ورود مستقیم به جنگ در حمایت از جمهوری اسلامی خودداری کرده است؛ اقدامی که بار دیگر نشان می‌دهد سیاست خارجی مسکو بر اساس محاسبه منافع ملی روسیه تنظیم می‌شود، نه تعهدی نامحدود به دفاع از ایران.

پیامدهای راهبردی جنگ برای اعتبار بین‌المللی آمریکا

مجموعه تحولات نظامی، تهدیدهای متقابل و مذاکرات بی‌نتیجه، خاورمیانه را در وضعیتی قرار داده است که می‌توان آن را «نه جنگ تمام‌عیار و نه صلح پایدار» توصیف کرد.
یکی از مهم‌ترین پیامدهای احتمالی این وضعیت، تأثیر آن بر برداشت سایر کشورها از قدرت و توانایی ایالات متحده در تحقق اهداف راهبردی خویش است.
قدرت آمریکا صرفاً بر پایه توان اقتصادی و نظامی شکل نگرفته، بلکه بخش مهمی از آن به اعتبار سیاسی، تعهدات امنیتی و این تصور وابسته است که واشنگتن در صورت ضرورت قادر به تحقق اهداف اعلام‌شده خود خواهد بود.
هنگامی که یک قدرت بزرگ وارد رویارویی نظامی می‌شود، اما دستیابی به اهداف سیاسی آن با دشواری روبه‌رو می‌گردد، پیامدهای چنین وضعیتی به میدان نبرد محدود نمی‌ماند.
متحدان آن کشور ممکن است درباره میزان اتکاپذیری تعهدات امنیتی‌اش دچار تردید شوند و رقبای آن نیز در محاسبات راهبردی خود تجدیدنظر کنند.
از این منظر، جنگ آمریکا با ایران می‌تواند بر مناسبات قدرت در سطح بین‌المللی تأثیر بگذارد.
البته این به معنای از میان رفتن برتری نظامی آمریکا نیست، بلکه نشان می‌دهد حتی قدرتمندترین ارتش جهان

نیز برای تبدیل موفقیت نظامی به دستاورد سیاسی، با محدودیت‌های جدی روبه‌روست.
بحران تنگه هرمز نمونه روشنی از این واقعیت است که یک رویارویی منطقه‌ای می‌تواند پیامدهای اقتصادی گسترده‌ای برای قدرت‌های بزرگ ایجاد کند.
در این زمینه، مقایسه‌ای تاریخی با بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ قابل توجه است.
در آن بحران، فشارهای اقتصادی و مالی، همراه با مخالفت ایالات متحده، نقش مهمی در توقف عملیات نظامی بریتانیا و فرانسه ایفا کرد و محدودیت‌های قدرت بریتانیا در دوران پس از جنگ جهانی دوم را آشکار ساخت.
هرچند شرایط امروز آمریکا با بریتانیای سال ۱۹۵۶ تفاوت‌های اساسی دارد، این مقایسه یادآور می‌شود که قدرت نظامی بدون پشتوانه اقتصادی و سیاسی کافی، نمی‌تواند موفقیت راهبردی را تضمین کند.
امروز نیز افزایش هزینه‌های انرژی، اختلال در زنجیره‌های تأمین و ضرورت اختصاص منابع بیشتر به عملیات نظامی، فشارهای اقتصادی قابل‌توجهی بر واشنگتن وارد کرده است.
این وضعیت در شرایطی رخ می‌دهد که آمریکا هم‌زمان با رقابت فزاینده اقتصادی و فناوری چین نیز روبه‌روست.
از سوی دیگر، شکست جمهوری‌خواهان در انتخابات میان‌دوره‌ای و دستیابی دموکرات‌ها به اکثریت هر دو مجلس کنگره، می‌تواند قدرت مانور سیاسی دولت ترامپ را در ادامه جنگ محدودتر سازد.

آیا ترامپ به دنبال راهی برای خروج از بحران است؟

با وجود مواضع تند و گاه متناقض دونالد ترامپ در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، اظهارات اخیر وی نشان می‌دهد که دست‌کم در مقطع کنونی، تمایلی به آغاز فوری دور تازه‌ای از حملات گسترده علیه ایران ندارد.
وی پس از دیدار با نخست‌وزیر قطر اعلام کرد که کشورهای منطقه خواهان راه‌حلی مسالمت‌آمیز هستند و آمریکا نیز عجله‌ای برای ازسرگیری عملیات نظامی ندارد.
درعین‌حال، ترامپ بر ادامه فشار نظامی و محاصره دریایی تأکید کرده است.
این دوگانگی در مواضع واشنگتن می‌تواند نشان‌دهنده تلاش برای حفظ اهرم فشار نظامی در کنار فراهم کردن امکان توافق دیپلماتیک باشد.
از منظر راهبردی، ادامه جنگ بدون هدفی روشن و قابل دستیابی، ممکن است هزینه‌هایی به‌مراتب بیشتر از منافع احتمالی آن به همراه داشته باشد.

بنابراین، این پرسش مطرح است که آیا دولت ترامپ سرانجام به این نتیجه خواهد رسید که دستیابی به توافقی محدود اما عملی، بر ادامه جنگی فرسایشی و پرهزینه ترجیح دارد؟

تحولات سیاسی اسرائیل و تأثیر آن بر آینده بحران

تحولات اخیر تنها به آمریکا و ایران محدود نمی‌شود؛ بلکه فضای سیاسی اسرائیل نیز تحت تأثیر پیامدهای جنگ و اختلاف‌نظرها درباره آینده امنیت منطقه قرار گرفته است.
تلاش‌های سیاسی گادی آیزنکوت برای تشکیل دولت و اختلافات میان جریان‌های رقیب، نشان‌دهنده پیچیدگی وضعیت داخلی اسرائیل است.
در چنین شرایطی، احتمال تشکیل ائتلاف‌های تازه، بازگشت بنیامین نتانیاهو به محور مذاکرات سیاسی یا حتی برگزاری انتخابات مجدد، از سناریوهایی است که باید مورد توجه قرار گیرند.
بااین‌حال، تحقق هر یک از این احتمالات به ترکیب نیروهای پارلمانی، روند قانونی تشکیل دولت و توانایی رهبران سیاسی برای دستیابی به توافق ائتلافی بستگی دارد.
تجربه تشکیل دولت ائتلافی سال ۲۰۲۱ نیز نشان داد که جریان‌های سیاسی با دیدگاه‌های متفاوت، در شرایط خاص می‌توانند برای کنار زدن بن‌بست سیاسی با یکدیگر همکاری کنند.
از این منظر، آینده سیاست اسرائیل در قبال ایران نیز تا حد زیادی به تحولات داخلی آن کشور و ترکیب دولت آینده وابسته خواهد بود.

آینده ایران؛ ضرورت عبور از اختلافات و یافتن راه‌حلی سیاسی

در پایان، پرسشی مهم‌تر از سرنوشت مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی مطرح می‌شود: آینده مردم ایران چه خواهد شد؟
جنگ‌های اخیر، فشارهای اقتصادی، تحریم‌ها و ادامه بحران‌های سیاسی، زندگی روزمره میلیون‌ها ایرانی را تحت تأثیر قرار داده‌اند.
از سوی دیگر، مخالفان جمهوری اسلامی، با وجود اشتراک نظر در انتقاد از عملکرد حکومت، همچنان درباره ساختار سیاسی آینده ایران، شیوه انتقال قدرت و چگونگی ایجاد یک جایگزین سیاسی فراگیر اختلاف‌نظرهای عمیقی دارند.
آیا تحولات کنونی می‌تواند فرصتی برای نزدیک‌تر شدن دیدگاه‌های متفاوت و دستیابی به حداقلی از تفاهم ملی فراهم کند؟
آیا نیروهای سیاسی مخالف قادر خواهند بود با احترام به تنوع دیدگاه‌ها، اصول مشترکی همچون حفظ تمامیت ارضی ایران، حاکمیت قانون، آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی و حق تعیین سرنوشت مردم را مبنای همکاری قرار دهند؟
و مهم‌تر از همه، آیا می‌توان راهکاری یافت که مردم ایران بدون تحمل جنگی دیگر و ویرانی‌های بیشتر، به آینده‌ای همراه با امنیت، رفاه اقتصادی و آزادی امیدوار باشند؟
به باور نگارنده، تجربه جنگ‌های اخیر بار دیگر نشان داده است که **قدرت نظامی، هر اندازه گسترده و پیشرفته باشد، نمی‌تواند جایگزین راه‌حل‌های سیاسی پایدار شود**.
همچنین باید پذیرفت که سرنوشت ایران نباید صرفاً در چارچوب رقابت قدرت‌های خارجی یا منافع حکومت‌های منطقه تعیین شود.
مردم ایران باید نقش اصلی را در تعیین آینده سیاسی کشور خود داشته باشند.
از این‌رو، پایان دادن به چرخه تهدید، جنگ و بی‌ثباتی، همراه با تلاش برای دستیابی به توافقی دیپلماتیک و فراهم کردن زمینه تحولات سیاسی مسالمت‌آمیز، می‌تواند راهی واقع‌بینانه‌تر برای عبور از بحران کنونی باشد.

پرسش نهایی این است: آیا رهبران سیاسی در واشنگتن، تهران و تل‌آویو از تجربه هشت ماه جنگ درس خواهند گرفت و راه مذاکره و تفاهم را بر ادامه تقابل نظامی ترجیح خواهند داد؟

ناخدا محمد فارسی
۱۲ نوامبر ۲۰۲۶

جیسن استنلی :یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست فاشیستی «گذشته اسطوره‌ای» است؛ یعنی تبدیل تاریخ به افسانه‌ای دلخواه و حذف بخش‌های ناخوشایند آن.

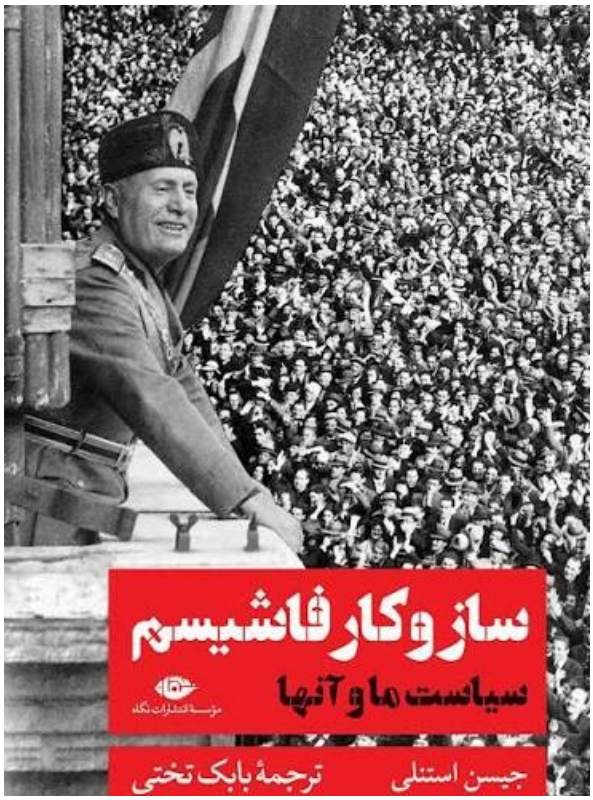
کتاب جیسن استنلی نشان می‌دهد که سیاست فاشیستی معمولاً با وعده آینده آغاز نمی‌شود، بلکه با بازسازی یک گذشته خیالی آغاز می‌شود؛ گذشته‌ای که در آن، ملت گویا یکپارچه، قدرتمند، پاک و سعادتمند بوده و تنها بر اثر خیانت، بیگانگان یا دشمنان داخلی از مسیر خود منحرف شده است .

به باور استنلی، یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست فاشیستی «گذشته اسطوره‌ای» است؛ یعنی تبدیل تاریخ به افسانه‌ای دلخواه و حذف بخش‌های ناخوشایند آن. در این روایت، رنج‌ها، تبعیض‌ها، سرکوب‌ها و نابرابری‌های گذشته نادیده گرفته می‌شوند و تصویری آرمانی از دورانی خاص به همه جامعه تعمیم داده می‌شود، حتی اگر آن دوره فقط برای بخشی از مردم مطلوب بوده باشد .

هشدار اصلی این کتاب آن است که مردمی که زیر فشار استبداد، فساد یا بحران‌های اقتصادی قرار دارند، ممکن است چنان از وضع موجود به ستوه آمده باشند که هر نیرویی را که وعده نجات می‌دهد بپذیرند. در چنین شرایطی خطر آن وجود دارد که نفرت از حکومت کنونی جایگزین قضاوت عقلانی شود و مردم به جای پرسش از برنامه‌ها، نهادها و سازوکارهای دموکراتیک، چشم به یک فرد، خاندان یا «منجی» بدوزند .

درس مهم کتاب این است که آزادی با جابه‌جایی یک حاکم و جانشینی او با حاکمی دیگر تضمین نمی‌شود. آنچه اهمیت دارد وجود نهادهای دموکراتیک، آزادی مطبوعات، حق تشکل، پاسخگویی قدرت و امکان نقد حاکمان است. جامعه‌ای که تاریخ خود را به جای شناختن،
اسطوره‌سازی کند، ممکن است از یک استبداد به استقبال استبدادی دیگر برود .

«ساز و کار فاشیسم» هشداری است علیه فراموشی تاریخی. این کتاب یادآوری می‌کند که هیچ ملت آزادی خود را با سپردن سرنوشتش به یک منجی به دست نیاورده است. آزادی تنها زمانی پایدار می‌شود که مردم به جای پرستش رهبران، از نهادهای دموکراتیک و حقوق برابر همه شهروندان دفاع کنند.



سه نام دیگر به فهرست بلند قربانیان ماشین اعدام جمهوری اسلامی افزوده شد:

حسن دیوبند، حمید کاظمی و رضا زنگنه.



گرامی باد یاد جان باخته گان اعتراضات آبان ۹۸



رویترز: حدود ۱۵۰۰ نفر در اعتراضات آبان در ایران کشته شده‌اند



آنچه باید تغییر کند، تصورِ بی‌اثر بودن گروه‌های کوچک است



20اکتبر 2026

نهال ـ ۴۵ ساله، روزنامه‌نگار، ایران

در ایرانِ ۱۴۲۰، آنچه می‌تواند به من امید بدهد، شکل‌گیری و گسترش سازمان مردم‌نهادی است که بتواند در زمینه‌ی آگاهی جنسیتی و حقوق زنان، بدون هراس و سنگ‌اندازی حاکمیت، به‌ویژه در شهرها و روستاهای دور از مراکز استان‌ها، آموزش و آگاهی‌رسانی کند. در بیست‌وچند سال اخیر، به این باور رسیده‌ام که حتی اگر قانون تغییر کند و مفاد نابرابر آن اصلاح شود، برابری زمانی می‌تواند پایدار شود که به یک باور عمومی تبدیل شده باشد. در بخش‌های زیادی از ایران، نادیده گرفتن حقوق زنان، نابرابری، تبعیض و خشونت خانگی، پیش از آنکه در ساختار دولت یا محیط‌های اجتماعی خود را نشان دهد، در نهاد خانواده و در رابطه با زنان و دختران شکل می‌گیرد. به همین دلیل، تغییر قانون به‌تنهایی برای تغییر این مناسبات کافی نیست. در چنین شرایطی، حضور سازمان‌های مردم‌نهادِ مستقل و محلی که بتوانند در شهرها و مناطق مختلف شبکه‌هایی از همکاری و کنشگری ایجاد کنند، می‌تواند یکی از مؤثرترین شکل‌های فشار اجتماعی از پایین برای تغییر قوانین و سیاست‌ها باشد. این سازمان‌ها، اگر از تسهیل‌گران و نیروهای بومی کمک بگیرند و آموزش و آگاهی‌رسانی را با توجه به ویژگی‌های فرهنگی، باورها و عادت‌های هر منطقه پیش ببرند، می‌توانند امکان گفت‌وگو و تغییر را بسیار بیشتر کنند. حتی اگر در پانزده سال آینده نظام سیاسی و ساختار حکمرانی در ایران تغییر کند، میراث چند دهه نادیده گرفتن حقوق زنان و بازتولید نابرابری، یک‌شبه از میان نخواهد رفت. به همین دلیل، تغییری که می‌خواهم در ایران ۱۴۲۰ ببینم فقط تغییر قانون نیست؛ شکل‌گیری جامعه‌ای است که برابری زنان را به‌عنوان یک حق عمومی پذیرفته باشد و برای تحقق آن در زندگی روزمره نیز امکان و نهاد داشته باشد.

دومین خواسته‌ای که در رؤیاپردازی‌هایم برای آینده‌ی ایران می‌بینم، گسترش کتابخانه‌های عمومی است. امروز تنها حدود سه درصد مردم کشور عضو کتابخانه‌های عمومی‌اند. تجربه نشان داده است که کتابخانه‌های عمومی، اگر به کانون‌های فرهنگی زنده و در دسترس تبدیل شوند، می‌توانند نقش مهمی در پرورش کودکان و افزایش سرانه‌ی مطالعه داشته باشند. نمونه‌ی مهم آن را پیش‌تر در ایران با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دیدیم؛ نهادی که در دهه‌های پیش از انقلاب، کتابخانه و فعالیت‌های فرهنگی را به بخش‌هایی از زندگی کودکان و نوجوانان در شهرهای مختلف و حتی مناطق دورتر برد. بعد از انقلاب، کانون به حاشیه رانده شد و بسیاری از ظرفیت‌هایش از میان رفت، اما حتی امروز نیز، به‌رغم فرسودگی و محدودیت‌هایش، می‌تواند نشان دهد که چنین نهادی چه ظرفیتی برای آموزش عمومی و پرورش نسل‌های جدید دارد.

در ایران ۱۴۲۰، دوست دارم شبکه‌ای از کتابخانه‌های عمومی را ببینم که فقط محل امانت دادن کتاب نباشند؛ بلکه به فضاهایی برای خواندن، گفت‌وگو، یادگیری و دسترسی برابر کودکان و نوجوانان به فرهنگ تبدیل شوند. چنین کتابخانه‌هایی می‌توانند به‌خصوص برای کودکانی که در خانواده امکان دسترسی به کتاب، آموزش و منابع فرهنگی کمتری دارند، یک فرصت جدی ایجاد کنند.

به نظرم این موضوع با همان دغدغه‌ی برابری جنسیتی نیز پیوند دارد. کتابخانه و برنامه‌های فرهنگی می‌توانند از کودکی امکان آشنایی با تجربه‌ها و جهان‌های متفاوت را فراهم کنند و به کودکان، دختر و پسر، فرصت بدهند درباره‌ی نقش‌های جنسیتی، حقوق، تفاوت‌ها و انتخاب‌هایشان فکر کنند. بنابراین، برای من کتابخانه فقط یک نهاد فرهنگی نیست؛ بخشی از زیرساخت آموزش عمومی و در بلندمدت بخشی از زیرساخت یک جامعه‌ی برابرتر است.

گفت‌وگو نخستین گام تبدیل یک تجربه‌ی شخصی به مطالبه‌ای عمومی

سال‌های ورودم به دوران جوانی و آغاز فعالیت‌های اجتماعی‌ام با راه‌اندازی «کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان» هم‌زمان شد. هنوز به یاد دارم وقتی در کارگاه‌های خیاطی و تولیدی‌ها، پارک‌ها یا ایستگاه‌های مترو سراغ زنان می‌رفتیم و دفترچه‌های چاپیِ قطع جیبی را به آن‌ها می‌دادیم و با آن‌ها حرف می‌زدیم، چه نگاه‌های حیرت‌زده‌ای پیش رویمان می‌دیدیم. زنانی را به یاد می‌آورم که وقتی می‌شنیدند اگر روزی فرزندشان به جراحی نیاز داشته باشد و پدر کودک در دسترس نباشد، ممکن است نتوانند برای جراحی او رضایت‌نامه امضا کنند، شگفت‌زده می‌شدند. یا آنهایی که وقتی می‌شنیدند گروهی از زنان می‌خواهند یک میلیون امضا جمع کنند تا زنان روستایی دیگر فقط از اموال غیرمنقول شوهرشان ارث نبرند، یا یک میلیون نفر شوند و از حق زنان برای خروج از کشور دفاع کنند، برق امید و شگفتی را در چشم‌هایشان می‌دیدم.

آن تجربه به من نشان داد که بسیاری از زنان، حتی وقتی با پیامدهای نابرابری در زندگی روزمره‌شان روبه‌رو هستند، ممکن است از ابعاد قانونی و ساختاری آن بی‌خبر باشند. گفت‌وگو، آگاهی‌رسانی و ایجاد امکان همبستگی می‌تواند نخستین گام برای تبدیل یک تجربه‌ی شخصی به مطالبه‌ای عمومی باشد. در عین حال، یادم هست که هر بار مأموران مترو متوجه می‌شدند در ایستگاه چه می‌کنیم، برای بازداشت ما اقدام می‌کردند. این تجربه، هم دشواری فعالیت مدنی در آن سال‌ها را به من نشان داد و هم اهمیت وجود نهادهایی مستقل و پایدار را که بتوانند چنین فعالیت‌هایی را ادامه دهند.

تغییر اجتماعی همیشه از پروژه‌های بزرگ آغاز نمی‌شود

تجربه‌ی دومم به سال‌های اخیر برمی‌گردد. با کمک و همراهی دوستانم، در تجهیز چند کتابخانه در شهرهای حاشیه‌ای و روستاهای مرزی مشارکت‌هایی کوچک داشته‌ایم. نتیجه برای ما واقعاً مثل نوری به قلبمان تابیده است. دوستانم از خلال همین کتابخانه‌ها و برنامه‌های فصلی‌شان توانسته‌اند در مواردی پدران را راضی کنند که به دخترانشان اجازه‌ی ادامه‌ی تحصیل در دبیرستان و شرکت در کنکور بدهند و حتی در چند مورد، مانع ازدواج زودهنگام دختران شوند. همه‌ی این اتفاق‌ها در کتابخانه‌هایی رخ داده که گاهی فقط شش یا نه مترمربع وسعت دارند و در بهترین حالت، حدود هزار جلد کتاب و چند وسیله‌ی کمک‌آموزشی در آن‌ها پیدا می‌شود. این تجربه به من یاد داده است که تغییر اجتماعی همیشه از پروژه‌های بزرگ و امکانات گسترده آغاز نمی‌شود. گاهی یک فضای کوچک، چند کتاب، برنامه‌ای مستمر و گروهی از آدم‌های پیگیر می‌تواند به نقطه‌ی شروع تغییری مهم در زندگی یک کودک یا یک خانواده تبدیل شود.

سهمی که خودم می‌توانم در این مسیر داشته باشم، استفاده از تجربه‌ام در روزنامه‌نگاری، کار فرهنگی و آموزش برای کمک به تولید و انتشار محتوای آگاهی‌بخش و ایجاد ارتباط میان گروه‌ها و افرادی است که در نقاط مختلف ایران برای این تغییر تلاش می‌کنند.

در حوزه‌ی کتاب آنچه به‌نظرم اولویت دارد تولید و انتخاب محتوای مناسب برای کودکان و نوجوانان، کمک به برنامه‌های ترویج کتاب‌خوانی و پیوند دادن ناشران، نویسندگان، کتابخانه‌ها و گروه‌های داوطلبی است که بتوانند این فعالیت‌ها را از مرکز به شهرها و مناطق مختلف ایران ببرند.

فکر می‌کنم یکی از باورهایی که باید تغییر کند، تصورِ بی‌اثر بودن گروه‌های کوچک و نیروی داوطلب است. در سال‌های اخیر، از کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی گرفته تا کمک به کودکانی که از تحصیل جا مانده‌اند، بارها شاهد شکل‌گیری حلقه‌های کوچکی از آدم‌ها بوده‌ایم که بخشی از بار یک مسئله‌ی بزرگ را بر دوش گرفته‌اند و گاهی توانسته‌اند در زندگی یک خانواده یا یک کودک تغییری واقعی ایجاد کنند.

به نظرم نباید قدرت شکل‌گیری همین حلقه‌های حمایتی را دست‌کم گرفت و آن‌ها را صرفاً واکنش‌هایی موقت و خیرخواهانه به یک مشکل دانست. همین گروه‌های کوچک می‌توانند اعتماد، همکاری و تجربه‌ی جمعی ایجاد کنند و به‌تدریج به شبکه‌هایی پایدارتر تبدیل شوند. کتابخانه‌های کوچکی که در شهرهای حاشیه‌ای شکل گرفته‌اند، یا گروه‌هایی که برای حمایت از خانواده‌های آسیب‌پذیر کنار هم جمع می‌شوند، شاید در مقیاس کلان بسیار کوچک به نظر برسند، اما تغییر اجتماعی دقیقاً از همین روابط و اعتمادهای کوچک ساخته می‌شود.

فکر می‌کنم در ایران امروز، به‌رغم همه‌ی محدودیت‌ها، سرمایه‌های اجتماعیِ مهمی وجود دارد که باید حفظ و تقویت شوند. یکی از مهم‌ترین آن‌ها شبکه‌های داوطلبانه و حلقه‌های کوچک حمایتی است؛ از گروه‌هایی که به خانواده‌های زندانیان سیاسی کمک می‌کنند تا کسانی که برای کودکان محروم از تحصیل، تهیه‌ی کتاب و امکانات آموزشی یا حمایت از خانواده‌های کم‌برخوردار تلاش می‌کنند. این شبکه‌ها شاید در ظاهر کوچک باشند، اما در آن‌ها چیزی شکل گرفته که برای هر تغییر اجتماعی ضروری است: اعتماد، همکاری و تجربه‌ی کار جمعی.

تجربه‌ی تجهیز کتابخانه‌های کوچک در شهرهای حاشیه‌ای و مرزی به من نشان داده که وقتی امکان دسترسی به کتاب و یک فضای امن برای جمع شدن فراهم شود، خانواده‌ها و به‌خصوص کودکان و نوجوانان از آن استقبال می‌کنند. به نظرم این میل و این ظرفیت باید جدی گرفته و تقویت شود، نه اینکه فقط به عنوان فعالیتی فرهنگی و حاشیه‌ای دیده شود. سرمایه‌ی دیگری که نباید از دست برود، تجربه‌ی چند دهه فعالیت مدنی و فرهنگی در ایران است؛ تجربه‌ی آدم‌هایی که یاد گرفته‌اند حتی در شرایط دشوار، چگونه شبکه بسازند، داوطلب جذب کنند، آموزش بدهند و از امکانات محدود استفاده کنند. این تجربه‌ها شاید همیشه در آمارهای رسمی دیده نشوند، اما بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی ایران امروزند.

معلمان ایران، چونان بوروکرات‌های سطح خیابان

محدثه الفت شایان





مقدمه

در نظام آموزشی ایران، معلمان، به‌ویژه درمدارس دولتی و مؤسسات خصوصی، نقش «بوروکرات‌های سطح خیابان» را ایفا می‌کنند؛ کنشگرانی که میان الزامات نهادی، مقررات قانونی و نیازهای متنوع دانش‌آموزان و والدین قرار دارند. این وضعیت، زمینه‌ساز پارادوکس‌ها و فشارهای چندجانبه است که نه‌تنها سلامت روانی و حرفه‌ای معلمان را تهدید می‌کند، بلکه بر کیفیت و اثربخشی آموزش نیز تأثیر می‌گذارد (لیپسکی، ۲۰۱۰). معلمان همزمان موظف‌اند قوانین و مقررات سازمانی را به‌دقت اجرا کنند و در عین حال به نیازهای فردی دانش‌آموزان پاسخ دهند. این تضاد منجر به فشار نقش و دوگانگی هویتی می‌شود، زیرا آنان ناچارند میان هویت رسمی و انتظارات حرفه‌ای خود و واقعیت‌های زیسته‌ی دانش‌آموزان و والدین تعادل برقرار کنند. چنین شرایطی به افزایش استرس شغلی و فرسودگی شغلی معلمان منجر می‌شود و انگیزه‌ی آنان برای ارائه‌ی خدمات مؤثر را کاهش می‌دهد.

نظارت‌های مستمر، حضور دوربین‌های مداربسته و مطالبات همزمان دانش‌آموزان و والدین، فضای کلاس را به محیطی کنترل‌شده تبدیل می‌کند که در آن معلمان توانایی مدیریت خلاقانه‌ی کلاس و پاسخ‌گویی به نیازهای فردی دانش‌آموزان را از دست می‌دهند. این محدودیت‌ها امکان ایجاد اعتماد متقابل میان معلمان و دانش‌آموزان را کاهش می‌دهد و تجربه‌ی مشارکت فعال و تعامل متقابل در فرآیند یادگیری را محدود می‌سازند.

در چنین فضایی، دانش‌آموزان و والدین نقش بازیگران چانه‌زن را ایفا می‌کنند و با اعمال فشارهای مستقیم و غیرمستقیم، تلاش می‌کنند خدمات و امور مطلوب بیشتری دریافت کنند، درحالی‌که ساختار قانونی و نهادی علیه این مسأله، اختیارات معلمان به‌مثابه‌ی دیوان سالاران خط مقدم را محدود می‌سازند. این تعامل‌ها در نهایت منجر به شکل‌گیری مجریان غیررسمی در کلاس می‌شوند که خارج از چارچوب رسمی و مقررات نهادی عمل می‌کنند و عمدتاً متکی بر خلاقیت نقشی و فرانقشی معلمان هستند.

مطالعات پیشین

ادبیات علمی درباره‌ی «بوروکرات‌های خیابانی» ریشه در کتاب کلاسیک مایکل لیپسکی با عنوان *بوروکراسی سطح خیابان: معضلات فردی در خدمات عمومی* دارد. او برای نخستین بار نشان داد که کارگزاران خط مقدم، به‌دلیل اختیار گسترده در تفسیر و اجرای سیاست‌ها، عملاً به «سیاست‌گذاران خرد» تبدیل می‌شوند. پس از انتشار این اثر، موجی از مطالعات در حوزه‌های مختلف شکل گرفت که بر نقش این گروه در کیفیت سیاست‌گذاری و تجربه‌ی زیسته‌ی شهروندان تأکید می‌کرد.

در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، پژوهشگران متعددی به بسط و نقد نظریه‌ی لیپسکی پرداختند. برای مثال، (هویبرتز و هولم، ۱۹۹۵) نشان دادند که بوروکرات‌های خیابانی در زمینه‌های متنوعی همچون آموزش و پرورش، خدمات اجتماعی و بهداشت، با استفاده از اختیارات خود، نابرابری‌های اجتماعی را بازتولید می‌کنند یا کاهش می‌دهند. همچنین بر این نکته تأکید کردند که اگرچه این کارکنان در چارچوب محدودیت‌های سازمانی عمل می‌کنند، اما قدرت غیررسمی آن‌ها در تصمیم‌گیری می‌تواند به تغییرات مهمی در نتایج سیاست‌ها منجر شود.

مطالعات اخیر تمرکز بیشتری بر روی پیچیدگی‌های روابط میان ساختار نهادی و کنش فردی داشته‌اند. برای نمونه، تامسون (۲۰۱۳) استدلال کرد که فشارهای ناشی از کمبود منابع و مقررات سخت‌گیرانه، بوروکرات‌های خیابانی را وادار به توسعه‌ی استراتژی‌های غیررسمی می‌کند که گاه می‌تواند در تضاد با سیاست‌های رسمی باشد. در همین راستا، برخی از روان‌شناسان اجتماعی مانند سعد گلزار (helping behavior,trust and gender, ۲۰۲۵) (بر جنبه‌ی هنجاری و اخلاقی تصمیم‌گیری این افراد تأکید کرده و نشان داده اند که در سازمان ها انتخاب‌های آن‌ها نه‌تنها بر اساس قواعد اداری، بلکه با توجه به ارزش‌ها و قضاوت‌های شخصی صورت می‌گیرد.

در حوزه‌ی تطبیقی، پژوهش‌هایی در کشورهای اسکاندیناوی، بریتانیا و ایالات متحده نشان داده‌اند که میزان استقلال و ابتکار بوروکرات‌های خیابانی ارتباط مستقیم با سطح تمرکزگرایی و ساختار حکمرانی دارد (برادکین، ۲۰۱۱)) برای مثال، در نظام‌های متمرکز، محدودیت‌های بیشتری بر تصمیم‌گیری آنان تحمیل می‌شود، در حالی که در نظام‌های

غیرمتمرکز، فضای بیشتری برای نوآوری و سازگاری با نیازهای محلی وجود دارد.
در ایران نیز اگرچه ادبیات مستقلی در این زمینه کمتر شکل گرفته است، اما برخی پژوهش‌های پراکنده در حوزه‌ی خدمات اجتماعی و آموزشی به‌طور غیرمستقیم به نقش بوروکرات‌های خیابانی اشاره کرده‌اند. این مطالعات غالباً بر مشکلات ناشی از کمبود منابع، رویه‌های اداری پیچیده و شکاف میان نیازهای واقعی مردم و ظرفیت سازمان‌ها متمرکز بوده‌اند.

بوروکراسی خیابانی و مدارس

مفهوم بوروکراسی خیابانی در حوزه‌ی آموزش، به‌ویژه مدارس، توجه بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرده است. معلمان و مدیران مدارس به‌عنوان بوروکرات‌های سطح خیابان، در خط‌مقدم اجرای سیاست‌های آموزشی قرار دارند. آن‌ها نه‌تنها موظف‌اند برنامه‌ها و مقررات رسمی وزارتخانه‌ها را به اجرا درآورند، بلکه در عمل با دانش‌آموزان، والدین و جامعه‌ی محلی در تعامل‌اند و همین امر باعث می‌شود نقش آن‌ها فراتر از «مجری» صرف بوده و به «سیاست‌گذاران خرد» تبدیل شوند.
یکی از نخستین پژوهش‌های مهم در این زمینه مطالعه‌ی لیپسکی بود که معلمان را نمونه‌ای بارز از بوروکرات‌های خیابانی معرفی کرد. او نشان داد که معلمان در کلاس درس، از طریق انتخاب روش‌های تدریس، شیوه‌ی ارزش‌یابی و حتی میزان سخت‌گیری یا تساهل، در واقع سیاست‌های آموزشی را بازطراحی می‌کنند.
در ادامه، پژوهشگران حوزه‌ی روان‌شناسی اجتماعی در حوزه‌ی تعاملی تأکید کردند که تصمیم‌گیری‌های معلمان به‌شدت متأثر از ارزش‌های فردی و هنجارهای اجتماعی است. آنان در پژوهش خود نشان دادند که معلمان، به‌ویژه در مدارس دولتی آمریکا، با محدودیت منابع و فشار مقررات روبه‌رو هستند و برای پاسخ‌گویی به نیازهای متنوع دانش‌آموزان، استراتژی‌های غیررسمی را به کار می‌گیرند.
پژوهش‌های مقایسه‌ای در کشورهای اسکاندیناوی (برای مثال، بروکدین، ۲۰۱۱) نشان داده‌اند که میزان استقلال معلمان در نظام‌های غیرمتمرکز بیشتر است و این امر موجب نوآوری در تدریس و انطباق بهتر با شرایط محلی می‌شود. در مقابل، در نظام‌های متمرکز (مانند فرانسه یا برخی کشورهای آسیایی) آزادی عمل معلمان محدودتر بوده و فشار بوروکراتیک بیشتر احساس می‌شود.
همچنین، پژوهش‌های اخیر در بریتانیا و استرالیا (تامپسون، ۲۰۱۳) به این نتیجه رسیده‌اند که معلمان برای مدیریت شکاف میان انتظارات سیاست‌گذاران و نیازهای واقعی دانش‌آموزان، به «قواعد غیررسمی» و «سازوکارهای خلاقانه» متوسل می‌شوند. این یافته نشان می‌دهد که معلمان تنها مجری خط‌مشی نیستند، بلکه در شکل‌گیری نتایج آموزشی نقش کلیدی دارند.
در ایران، مطالعاتی هرچند محدود به بررسی نقش معلمان و مدیران مدارس در اجرای سیاست‌های آموزشی پرداخته‌اند. برخی پژوهش‌ها (برای نمونه، حسینی، ۱۳۹۷) نشان داده‌اند که سیاست‌های متمرکز وزارت آموزش و پرورش، آزادی عمل معلمان را محدود کرده و این امر منجر به فاصله‌گرفتن میان برنامه‌های درسی رسمی و نیازهای واقعی دانش‌آموزان شده است.
تحقیقات دیگری (کریمی، ۱۴۰۰) به مسئله‌ی «کنترل بوروکراتیک و خلاقیت آموزشی» پرداخته‌اند و یافته‌ها نشان می‌دهند که معلمان برای جبران کمبود منابع و پاسخ به شرایط خاص کلاس درس، اغلب مجبور به استفاده از روش‌های غیررسمی یا انعطاف‌پذیری در اجرای برنامه‌های درسی می‌شوند.
همچنین، پژوهش‌های موردی در مدارس مناطق محروم (علیزاده، ۱۳۹۹، در خراسان جنوبی) نشان داده‌اند که نقش بوروکرات‌های خیابانی در مدارس تنها به اجرای برنامه‌ی درسی محدود نمی‌شود؛ بلکه معلمان به‌عنوان مددکار اجتماعی، مشاور خانوادگی و حتی واسطه‌ی میان دانش‌آموزان و نهادهای دیگر عمل می‌کنند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که در ایران نیز همانند مطالعات بین‌المللی، معلمان در مواجهه با شکاف میان سیاست‌های رسمی و واقعیت‌های اجتماعی، به ابتکار و قضاوت شخصی متوسل می‌شوند.

آسیب‌شناسی

برای معلمانی که در مدارس دولتی یا عمومی به مثابه ساختار های بسته و کم‌تر منعطف فعالیت می‌کنند، نارضایتی دانش‌آموزان از وضعیت موجود اغلب آن‌ها را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد. این معلمان به مثابه ارائه دهندگان نهایی خدمات و بوروکرات خیابانی معمولاً مجبورند هم نگرانی‌های خود و هم شکایات دانش‌آموزان را سرکوب کنند تا قوانین و مقررات جاری اجرا شوند و در صورت امکان دست به دورزدن قوانین بزنند. به مرور زمان، وقتی این قوانین و نظام کلی شروع به فروپاشی می‌کنند، حتی کسانی که در ابتدا با مقررات همکاری کرده‌اند، دیگر قادر به پذیرش آن‌ها نیستند. در چنین شرایطی، کارکنان خط‌مقدم اغلب مسئول نتایجی شناخته می‌شوند که کنترل مستقیم بر آن‌ها نداشتند، چرا که وظیفه‌ی اصلی آن‌ها اجرای قوانین بوده نه ایجاد کردن آن قوانین و نظارت بر نحوه‌ی اجرای آن‌ها. و در صورت ابقا قوانین، در حداکثری‌ترین حالت، به دلیل اجرانکردن قوانین دچار مشکل می‌شوند و مورد شماتت قرار می‌گیرند. این وضعیت معلمان را در یک موقعیت پارادوکسیکال قرار می‌دهد؛ جایی که مسئولیت به آن‌ها نسبت داده می‌شود در حالی که اعمال آن‌ها نیز تحت فشارها و محدودیت‌های سیستم قرار داشته است. در بلندمدت و در پاسخ‌گو و بهره‌ورنبودن قواعد نسبت به مراجعین، کارگزاران خط‌مقدم (معلمان) مورد بازخواست و توبیخ قرار می‌گیرند.

کوربودن اطلاعاتی کلان‌سیستم‌های بسته

یکی از دلایل ناهماهنگ‌بودن انتظارات نقشی از بورکرات های خیابانی و واقعیت‌های اجتماعی مقابل آن‌ها، نداشتن دسترسی اطلاعاتی جاری و پویای کلان‌سیستم ها نسبت به تحولات عینی در سطح دریافت‌کنندگان خدمات است. حتی اگر بحث انتفاع سیاسی و اقتصادی قانون‌گذاران و مجریان بالادستی را نادیده بگیریم، کمبود در امکان دریافت اطلاعات از سطح خرد به بالا و عدم امکان انطباق سریع سیستم ها با موقعیت‌ها و نیازهای جدید، خود امری چالش‌برانگیز برای درک نیازهای جاری دریافت‌کنندگان خدمات و ایجاد قوانین و رویکردهای جدید است. به عبارتی، هر سیستم برای داشتن امکان انعطاف‌پذیری حداکثری به پویایی بی‌اندازه‌ای احتیاج دارد که با ویژگی‌های سازمان‌های بسته تزاحم دارد.

آسیب‌شناسی در بخش خصوصی

در مقابل سازمان‌های دولتی، سازمان‌ها و مدارس خصوصی قرار دارند (ساختارهای مشتری‌محور). آن‌ها مایل‌اند که بر اساس منطق بازار آزاد و قاعده‌ی کسب سود حداکثری حساسیت بیش‌تری نسبت به خدمات

درخواستی دانش‌آموزان و مراجعان نشان دهند و بنابر اصل مشتری‌مداری قواعد را تا حد امکان با دریافت‌کنندگان خدمات هماهنگ سازند، اما سازمان‌ها و مدارس خصوصی در همین منطق، همان قدر که مایل به دریافت سود حداکثری اقتصادی از دانش‌آموزان هستند، مایل نیستند که هزینه‌های جاری را در ارتباط با معلمان افزایش دهند. بنابراین این انتظارات گوناگون و چندوجهی و بعضاً متناقض متوجه معلمان می‌شود در حالی که افزایش دستمزد و یا تعداد نیروی کار در دستورکارشان قرار نمی‌گیرد.
تمام این عوامل هم در مدارس و سازمان‌های دولتی و هم در مدارس و سازمان‌های خصوصی به فرسودگی شغلی و فشار نقش [1]منجر می‌شوند.

فشار نقش

در نظام‌های آموزشی نام‌برده، هم خصوصی و هم دولتی، معلمان به‌عنوان کارکنان خط مقدم، در تقاطع انتظارات نهادی و نیازهای انسانی دانش‌آموزان و مراجعین قرار دارند. این موقعیت ساختاری، زمینه‌ساز تجربه‌ی فشار نقش است؛ پدیده‌ای که طی آن تعارض میان انتظارات رسمی شغلی و واقعیت‌های عملی، فشار روان‌شناختی و اجتماعی قابل توجهی بر فرد تحمیل می‌کند.
پیچیدگی این موقعیت، اثرات چندلایه بر سلامت روان و عملکرد حرفه‌ای معلمان دارد. مطالعات بین‌رشته‌ای در روان‌شناسی سازمانی و جامعه‌شناسی آموزش نشان می‌دهند که فشار نقش می‌تواند منجر به فرسودگی شغلی، کاهش انگیزه، استرس مزمن و اضطراب ناشی از تضادهای اخلاقی شود.علاوه بر این، فقدان اختیار واقعی در مدیریت کلاس یا تصمیم‌گیری‌های آموزشی، تجربه‌ی ناتوانی و احساس بی‌عدالتی را تقویت می‌کند و همزمان فرصت‌های اثرگذاری بر بهبود نظام آموزشی را محدود می‌سازد.
از منظر ساختاری، فشار نقش در معلمان تنها پدیده‌ای فردی نیست؛ بلکه منعکس‌کننده‌ی محدودیت‌ها و تضادهای نهادی در سازمان‌های اقتصادی و سیاسی است. این پدیده، نشان‌دهنده‌ی پیچیدگی تعامل میان قدرت، مسئولیت و اختیار در محیط‌های سازمانی است و به‌طور ویژه اهمیت طراحی سیاست‌ها و ساختارهای حمایتی را برای کاهش تنش‌های روان‌شناختی و حرفه‌ای معلمان برجسته می‌سازد.

فرسودگی شغلی

فرسودگی شغلی یکی از مهم‌ترین چالش‌های روان‌شناختی و سازمانی در محیط‌های آموزشی است که بر اثر فشارهای مداوم شغلی، تضاد میان وظایف و محدودیت‌های نهادی ایجاد می‌شود (ماسلاک و لیدر، ۲۰۱۶). معلمان به‌عنوان بوروکرات‌ها و مجریان خط مقدم به‌دلیل تعامل مداوم با دانش‌آموزان، اجرای قوانین و مقررات آموزشی، و پاسخ‌گویی به انتظارات مدیران و والدین، در معرض آسیب روانی بالایی قرار دارند و در معرض فرسودگی شغلی هستند.
فرسودگی شغلی شامل سه بُعد اصلی است: خستگی عاطفی، کاهش انگیزه و انرژی برای فعالیت‌های آموزشی، و کاهش حس کفایت و تأثیرگذاری حرفه‌ای (ماسلاک، شوفلی و لیدر، ۲۰۰۱). فشار نقش و تضادهای اخلاقی که معلمان با آن مواجه‌اند، این سه بعد را تشدید کرده و می‌تواند موجب کاهش کیفیت تدریس و رضایت شغلی شود.
علاوه بر اثرات فردی، فرسودگی شغلی پیامدهای سازمانی و اجتماعی نیز به همراه دارد. معلمان فرسوده از لحاظ روانی و عاطفی کم‌توان شده و در مدیریت کلاس، تعامل با دانش‌آموزان و اجرای سیاست‌های آموزشی دچار محدودیت می‌شوند (اسکالویک، ۲۰۲۰).

شکست اعتماد و انسجام متقابل

یکی از پیامدهای مهم فشار نقش و محدودیت اختیار، تهدید اعتماد بین معلم و دانش‌آموز است. هنگامی که معلمان اختیار و آزادی لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای دانش‌آموزان را ندارند، این اعتماد آسیب می‌بیند و رابطه‌ی آموزشی به تعادل طبیعی خود نمی‌رسد. در چنین وضعیتی، دانش‌آموزان معلم را تنها به‌عنوان نماینده‌ی سیستم حاکم ارزیابی می‌کنند و نه تسهیلگر اجتماعی و آموزشی. در حالی که معلم نیز موظف است علاوه بر تدریس محتوا، پاسخ‌گوی نیازهای آموزشی و عاطفی آن‌ها باشد. این تعارض نقش و کمبود اختیار، فشار روانی معلمان را افزایش می‌دهد و زمینه‌ی فرسودگی شغلی و کاهش اثربخشی آموزشی را فراهم می‌کند.

مطالعه‌ی موردی و مصاحبه

در جریان این پژوهش، یک مصاحبه‌ی نیمه‌ساخت‌یافته با یکی از معلمان شاغل در منطقه‌ی ۴ شهر تهران در چارچوب نظام آموزشی ایران انجام شد. این مصاحبه نشان داد که فشار نقش و تضاد میان انتظارات مدیران، والدین و دانش‌آموزان، چگونه بر تجربه‌ی شغلی معلمان اثر می‌گذارد.
معلم مصاحبه‌شونده بیان کرد که مدیر مدرسه انتظار دارد تمامی شاخص‌های پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان به بالاترین حد ممکن برسد، در حالی که خودِ دانش‌آموزان احساس می‌کنند تحت فشار بیش از حد از سوی معلم قرار گرفته‌اند و فرصت کافی برای یادگیری واقعی و عمیق ندارند. از سوی دیگر، مدیریت مدرسه از معلمان می‌خواهد نمرات دانش‌آموزان مطابق پیش‌بینی‌ها باشد و نباید از حد معینی پایین‌تر بیاید. این سیاست، مسئولیت تحقق نتایج را مستقیماً بر دوش معلم می‌گذارد، بی‌آن‌که امکانات، حمایت یا همکاری کافی از سوی دیگر همکاران یا ساختار مدرسه در اختیار او قرار گیرد.
به گفته‌ی این معلم، در صورتی که او نتواند سطح علمی دانش‌آموزان را افزایش دهد یا برای این هدف به ابزار و حمایت بیشتری نیاز داشته باشد، این مسئله صرفاً «مشکل شخصی» او تلقی می‌شود. در نتیجه، فشار مضاعفی بر او وارد می‌شود و هم‌زمان دانش‌آموزان نیز از فضای آموزشی ناراضی می‌شوند. این وضعیت نه‌تنها فرسودگی شغلی معلم را تشدید می‌کند، بلکه رابطه‌ی مبتنی بر اعتماد و احترام متقابل میان معلم و دانش‌آموز را نیز تضعیف می‌سازد.
همزمان کلاس درس نیز به روش‌های مختلفی تحت رصد است. نصب دوربین در برخی از فضاهای اموزشی بزرگ‌تر، تشویق به گزارش‌دهی سایر معلمان در مورد همکاران و رصد های عقیدتی و آموزشی نیز جریان دارند.
همچنین دستمزد این معلم رسمی آموزش و پرورش اختلاف فاحشی با هزینه‌های واقعی زندگی دارد و او مجبور به انجام شغل دوم در کنار فعالیت‌های آموزشی جانبی است.
در کنار این‌ها و در محیط خارج از فضای مدرسه، دخالت سیستم آموزش و پرورش و حراست در زندگی شخصی او تا آن مرحله است که از او خواسته می‌شود حتی در تصاویر پروفایلش در شبکه‌های اجتماعی حجاب اسلامی را به شکل کامل رعایت کند.
تمام این‌ها فرسودگی شغلی و فشار نقش را در سیستم آموزش و پرورش ایران فزونی می‌بخشند.

یک مصاحبه در بخش خصوصی

در مدارس و مؤسسات آموزشی خصوصی، شکل دیگری از فشار نقش و فرسودگی شغلی پدید می‌آید که ریشه در ناامنی اقتصادی، انتظارات

چندگانه و نبود حمایت نهادی دارد. برخلاف مدارس دولتی، که کنترل نهادی عمدتاً از بالا اعمال می‌شود، در مدارس خصوصی فشار عمدتاً هم از بالا و هم از اطراف وارد می‌شود: از سوی مدیران، والدین، دانش‌آموزان و حتی همکاران. این فشار چندوجهی، معلم را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید همزمان رضایت همه را جلب کند، بدون آن‌که از حمایت مالی، عاطفی یا سازمانی برخوردار باشد.

در مصاحبه‌ای با یکی از معلمان مؤسسات خصوصی در تهران، او بیان کرد که با وجود ساعت‌های کاری طولانی، دستمزدش به‌حدی پایین است که «حتی هزینه‌ی رفت‌وآمد را به‌سختی تأمین می‌کند». در عین حال، او موظف است در برابر شکایت‌های والدین، انتظارات مدیران و نیازهای دانش‌آموزان پاسخ‌گو باشد. او می‌گوید:

»مدیر از من چیزهای متناقضی را می‌خواهد؛ باید شاگردان را تحت فشار بگذارم تا انضباط حفظ شود، در عین حال باید کلاس را برایشان جذاب کنم تا احساس فشار نکنند. باید روش تدریس را مطابق با خواسته‌ی والدین پیش ببرم، اما در عین حال تابع سیاست‌های مدرسه و مؤسسه باشم که هیچ‌کدام با هم همخوانی ندارند. در نهایت، باید میان همه‌ی این خواسته‌های ناهم‌سو تعادل برقرار کنم؛ بدون حمایت، بدون پول، و بدون تعداد نیروی کاری مناسب«.

این موقعیت متناقض، نمونه‌ی بارزی از تعارض نقش ساختاری است که در آن، انتظارات نهادی از معلم در سطوح مختلف با یکدیگر ناسازگارند. چنین تعارضی، فرد را به سطح بالایی از فشار روانی و بی‌ثباتی عاطفی می‌کشاند، زیرا او باید بین هنجارهای متضاد تعادل برقرار کند بدون آن‌که ابزار یا اختیار لازم را داشته باشد.

در این ساختار، معلم نه‌تنها باید «آموزگار» باشد، بلکه باید نقش مشاور، فروشنده، میانجی، و مجری را نیز ایفا کند. او در واقع درگیر نوعی کار عاطفی، نظم‌ورزانه و تبلیغاتی است؛ تا حداکثر بهره وری برای سازمان محقق شود.

بررسی ساختاری

در نظام‌های آموزشی معاصر، معلمان با پارادوکسی بنیادین مواجه‌اند: از آنان انتظار می‌رود که به شکل مستقل و مسئولانه عمل کنند، اما در واقع از قدرت واقعی برای تصمیم‌گیری محرومراند. این وضعیت، بازتاب همان موقعیتی است که دیگر «کارگزاران سطح خیابان» نیز تجربه می‌کنند؛ یعنی کارمندان بخش‌های خدمات عمومی که سیاست‌ها را در سطح میدانی اجرا می‌کنند، اما در طراحی و تصمیم‌سازی آن‌ها نقشی ندارند. در محیط مدرسه، معلمان باید همزمان سیاست‌های آموزشی رسمی، خواسته‌های مدیران، انتظارات والدین و نیازهای متنوع دانش‌آموزان را برآورده سازند. این تضاد در نقش‌ها منجر به تعارض نقش و فشار نقش می‌شود، پدیده‌هایی که ریشه در ساختار سازمانی دارند، نه در ناتوانی فردی.

نبود نهادهای مستقل صنفی و حرفه‌ای این وضعیت را تشدید می‌کنند. معلمان، مانند بسیاری از کارکنان خدمات عمومی، از نداشتن یا تضعیف سازمان‌های صنفی مستقل برای چانه‌زنی در مورد حقوق شغلی یا تأثیرگذاری در مدیریت آموزشی رنج می‌برند. در غیاب چنین نهادهای میانجی، آنان در سلسله‌مراتب اداری منزوی می‌مانند، جایی که مسئولیت از بالا به پایین منتقل می‌شود، اما صدای آنان و اطلاعات از پایین به بالا شنیده نمی‌شود. این عدم‌تعادل، همان چیزی است که لیپسکی آن را «بیگانگی سیاستی [2]»می‌نامد: یعنی کارگزاران در برابر سیاست‌هایی پاسخ‌گو هستند که در تدوین آن‌ها نقشی نداشته‌اند.

از سوی دیگر، دانش‌آموزان به‌عنوان دریافت‌کنندگان خدمات آموزشی نیز در همین ساختار، از کمبود نهادهای مستقل برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها رنج می‌برند. آن‌ها نیز هیچ سازوکار نمایندگی جمعی ندارند تا بتوانند دیدگاه‌ها و نیازهای خود را در مدیریت آموزشی بازتاب دهند. در نتیجه، ساختاری چندلایه از سلطه شکل می‌گیرد که در آن، نه معلمان و نه دانش‌آموزان از جایگاه نهادی برای اعمال قدرت یا تأثیرگذاری برخوردار نیستند.

ارائه‌ی راهکار و خلاقیت نقشی

ایجاد نهادهای صنفی میانجی مانند تشکل‌های معلمان و دانش اموزان و تحمیل این نهادها به بخش خصوصی و دولتی به‌عنوان مشاوران مستقل اهمیت ویژه‌ای در تعدیل و تعادل تعارض‌های موجود دارد و به افزایش امکان چانه‌زنی کمک می‌کند.

علاوه براین، ایجاد کلان‌شبکه‌ی ارتباطی غیررسمی بین معلمان و دیگر معلمان و دانش‌آموزان و دیگر دانش‌آموزان در شرایطی که امکان ایجاد تشکل‌های صنفی رسمی وجود ندارد، می‌تواند راهکاری خلاقانه برای ایجاد و تنظیم رویه‌هایی باشد که افراد در آن‌ها منتفع شوند و حداقل آسیب را به منافع گروه مقابل می‌زنند.

---

[1] role strain

[2].political alienation

منابع

Brodkin, E. Z. (2011). Policy work: Street-level organizations under new managerialism. Journal of Public Administration Research and Theory, 21(Suppl. 2), i253–i277. [https://doi.org/10.1093/jopart/muq093](https://doi.org/10.1093/jopart/muq093?utm_source=chatgpt.com)

Lipsky, M. (2010). Street-level bureaucracy: Dilemmas of the individual in public services (30th anniversary expanded ed.). Russell Sage Foundation.

Skaalvik, E. M., & Skaalvik, S. (2020). Teacher stress and role conflict.

Gulzar, S., & Mousa, S. (2024). The kindness of strangers? Helping behavior, trust, and gender in 25,000 everyday interactions around the world.

Thompson, G. (2013). Creative strategies for solving organizational problems under management.

حسن علیزاده (۱۳۹۹). مطالعات مناطق محروم در آموزش: مطالعه موردی خراسان جنوبی.

وحید کریمی (۱۴۰۰). خلاقیت آموزشی

علی خرسندی حسینی (۱۳۹۷). بررسی انتقادی توانمندی معلمان. دانشگاه علامه طباطبایی

سیما بینا شانزدهمین جایزه «بیتا» برای هنرهای ایرانی را در دانشگاه استنفورد دریافت کرد



آبان ۱۸, ۱۴۰۵
رادیو فردا

سیما بینا، خواننده، آهنگساز و پژوهشگر موسیقی نواحی ایران، شامگاه شنبه ۱۶ آبان، هفتم نوامبر، در مراسمی در دانشگاه استنفورد آمریکا، به‌عنوان برگزیده شانزدهمین دوره جایزه «بیتا» برای هنرهای ایرانی مورد تقدیر قرار گرفت.

دانشگاه استنفورد در معرفی این هنرمند، از نقش برجسته او در حفظ و گسترش موسیقی محلی و فرهنگ ایرانی تجلیل کرده و نوشته است که سیما بینا بخش بزرگی از زندگی حرفه‌ای خود را صرف گردآوری، ثبت و نگهداری میراث موسیقی نواحی مختلف ایران کرده است.

سیما بینا که در سال ۱۳۲۳ در خراسان متولد شد، از کودکی با موسیقی محلی آشنا شد و فعالیت حرفه‌ای خود را از دهه ۱۳۴۰ با اجرای عمومی و ضبط آثار موسیقی آغاز کرد. او در طول چندین دهه فعالیت هنری به مناطق دورافتاده ایران سفر کرده و با همکاری موسیقی‌دانان محلی، ترانه‌ها و نغمه‌های اقوام مختلف، از لالایی‌های کردی تا آوازهای بلوچی، را گردآوری و ثبت کرده است.

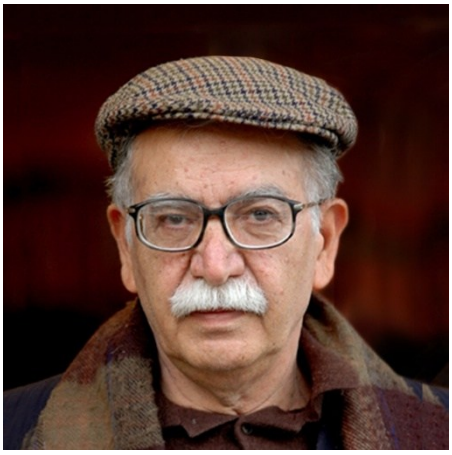
در اطلاعیه دانشگاه استنفورد همچنین به فعالیت‌های سیما بینا در زمینه آموزش موسیقی به زنان در ایران اشاره شده است. به نوشته این دانشگاه، او با وجود محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی جمهوری اسلامی بر صدای زنان، به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰، به تلاش برای حفظ موسیقی سنتی ادامه داد و با برگزاری کارگاه‌های موسیقی و آموزش مخفیانه به زنان، در انتقال این میراث به نسل‌های بعدی نقش داشت.

استنفورد تأکید کرده است که فعالیت‌های سیما بینا تنها به اجرا و پژوهش محدود نبوده و او با انتشار کتاب‌هایی درباره موسیقی محلی ایران، سخنرانی در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی جهان و آموزش به هنرمندان جوان، در شناساندن و احیای موسیقی سنتی ایرانی نیز تأثیرگذار بوده است.
جایزه بیتا برای هنرهای ایرانی از سال ۲۰۰۸ میلادی از سوی برنامه مطالعات ایرانی دانشگاه استنفورد به هنرمندان و چهره‌های فرهنگی برجسته ایرانی اهدا می‌شود. این جایزه به هنرمندانی اختصاص دارد که در طول زندگی حرفه‌ای خود دستاوردهای مهمی در حوزه هنر و فرهنگ ایران داشته و در دفاع از حق آفرینش آزادانه هنری نقش ایفا کرده‌اند.

از دریافت‌کنندگان پیشین این جایزه می‌توان به سیمین بهبهانی، محمدرضا شجریان، بهرام بیضایی، احسان یارشاطر، شهرنوش پارسی‌پور، مرجان ساتراپی، پریسا، کیهان کلهر، شهرام ناظری و حسین امانت اشاره کرد.

کت و شلوار دامادی

علی‌اشرف درویشیان



(با یاد بهروز هاشمی* که داغ‌اش همیشه در دلم تازه است)

سه شبانه‌روز بود که خروس حلبی بادنما سرگردان به چپ و راست می‌چرخید. شیروانی‌ها را تازه رنگ قرمز اخرایی زده بودند. فصل بارندگی تمام شده بود و هوا می‌رفت که گرم بشود؛ اما از روز چهارم ناگهان توفان و رعد و برق شد و تگرگی درشت باریدن گرفت.ـ

دکمه‌فروش و شریک‌اش تندوتند سیگار می‌کشیدند. کنار در مغازه ایستاده بودند و می‌دیدند که تگرگ‌های دانه درشتی سطح خیابان و پیاده‌رو را سفید کرده است. چند عابر دست روی سر خود گرفته بودند و فرار می‌کردند. شیشه چند اتومبیل شکست. دکمه‌فروش به شریک‌اش گفت که برود درشت‌ترین تگرگ‌ها را بیاورد و او چند دقیقه بعد با سه دانه تگرگ در دست خبر آورد که بقال سر خیابان یکی از آنها را کشیده و گفته که تقریبا دویست گرم بوده است.ـ

از ناودان‌ها آب بیرون می‌ریخت و پیاده‌روها و جوی‌ها را قرمز می‌کرد. هنوز، تک‌وتوک تگرگ می‌بارید. دکمه‌فروش یکی از تگرگ‌ها را به سوی مردی که سرش را پائین انداخته‌بود و با احتیاط از پیاده‌رو می‌گذشت پرت کرد. مرد دست روی سر خود گرفت و زوزه کشان توی یکی از مغازه‌ها دوید. دکمه‌فروش و شریک‌اش، دست روی شکم خود گرفتند و دیوانه‌وار خندیدند.ـ

آسمان داشت کم‌کم آرام می‌گرفت. دکمه‌فروش به شریک‌اش گفت که از پشت شیشه در ورودی منتظر تازه‌داماد باشد. آن روز تازه‌داماد برای نوبت اول پرو به دکان خیاطی که طبقه بالای مغازه دکمه‌فروشی بود، می‌رفت■

خروس بادنما، خیلی تند، از چپ برگشته و رو به راست ایستاده بود. هنوز شرشر آب ناودان‌ها به گوش می‌رسید. همهمه سیل گنداب‌رو وسط شهر دلهره‌آور بود.ـ

خیابان که خلوت شد، شریک دکمه‌فروش با دهانی باز و چشمانی وغزده به بیرون نگاه کرد. دکمه‌فروش سیگار تازه‌ای آتش زد و با تحکم به او گفت: «این‌قدر به خیابان سرک نکش!» شریک برگشت و با لرزشی در صدا گفت: «دارد می‌آید.» و با دستپاچگی ادامه داد: «به سوی مغازه ما می‌آید.».ـ

تا خود را جمع و جور کنند، تازه‌داماد در برابرشان بود و پرسید: «دکمه کت و شلوار می‌خواهم.».ـ

دکمه‌فروش با زهرخند گفت: « حتما سرخ رنگ.».ـ

تازه‌داماد خیلی آرام، مثل همیشه، پاسخ داد: «نه، به رنگ کت و شلوارم، سرمه‌ای.».ـ

دکمه را خرید و رفت. شریک رد او را گرفت و پس از چند دقیقه گفت: «رفت توی مغازه کتاب‌فروشی پدرش.».ـ

دکمه فروش گفت: «زودباش!سوزن‌ها و قیچی بزرگ را دم دست بگذار.».ـ

شریک پرسید: «گفتی کدام قیچی؟»

دکمه فروش تکه‌ای آب‌نبات از جیب درآورد و گوشه لپ خود گذاشت. با ملچ‌ملچ و تودماغی گفت: «گفتم قیچی بزرگ.» و با بی‌حوصلگی پکی به سیگار زد و ادامه داد: «دو سال است با هم کار می‌کنیم؛ اما هنوز به امورات وارد نیستی.».ـ

تازه‌داماد تلنگری به در خیاطی زد. صدای بفرما را که شنید، تو رفت. دود غلیظ و بدبوی سیگار کارگاه را نیمه‌تاریک کرده‌بود. دو نفری که پشت میز خیاطی ایستاده‌بودند، در آن فضای دودگرفته، شبیه به خیاط و شاگردش نبودند. تازه‌داماد تعجب کرد و به قاب شمایلی که بالای آینه قدی خیاطی زده بودند، خیره شد و تصویر مبهم خود را روی شیشه شمایل دید. ناگهان به یاد مادرش افتاد که برای عروسی شتاب داشت و هی از او می‌پرسید:«پس این لباس دامادی کی حاضر می‌شود، عزیز دلم. نذر کرده‌ام که وقتی آن را بیاوری، هفت‌بار دورش بگردم.».ـ



هنگامی که یکی از آن دو نفر گفت: «برو جلوی آینه بایست»، تازه‌داماد صدای دکمه‌فروش را شناخت. در آینه به چهره خود نگاه کرد و دید که کاملا سفید شده‌است. لکه تری از برخورد یک دانه تگرگ درشت روی شانه چپ‌اش مانده‌بود. دکمه‌فروش دستور داد: «کت‌ات را بیرون بیار!» و با ناشی‌گری، لته بزرگ کت‌نو را که از جنس فاستونی سرمه‌ای بود، روی دوش راست و لته دیگر را روی دوش چپ تازه‌داماد انداخت و دزدکی به شریک‌اش اشاره کرد که مواظب بیرون باشد.ـ

دکمه‌فروش سنجاق ته‌گرد درشتی، از میان دندان‌های سیاه و جرم گرفته‌اش بیرون آورد و به شانه چپ تازه‌داماد فرو کرد. درست روی همان نقطه که تگرگ زده بود. سنجاق به‌طور عجیبی درشت‌تر از سنجاق‌های معمولی بود. تازه‌داماد با خود اندیشید که حتما ضربه تگرگ به استخوان او صدمه زده اما وقتی که دکمه‌فروش سنجاق دیگری به شانه راست او فرو کرد، نگران شد. دلش هری ریخت پائین. به خود فشار آورد که فریاد نکشد. لب‌های خود را گزید و لبخند کم‌رنگی زد و به خود لرزید.ـ

دکمه‌فروش دست به سوی قیچی برد که ناگهان کسی در ورودی را کوبید. شریک با دستپاچگی دوید، بی‌سروصدا چفت را کشید. کمی لای در را باز کرد. بقال بود که تگرگ درشتی در دست داشت و آورده بود که به خیاط نشان دهد. بقال شگفت‌زده به شریک دکمه‌فروش زل زد و پرسید: « تو اینجا چه می‌کنی؟!» و چون برای رفتن شتاب داشت گفت: «این یکی از دویست گرم هم بیشتر بود. بده به اوستا» و رفت.ـ

دکمه‌فروش که دچار تردید شده بود، لته‌های پارچه را از روی شانه‌ها تازه داماد برداشت و ناله آرام او را شنید. شریک، کت قدیمی را آورد و تازه‌داماد آن را پوشید. دکمه‌فروش گفت: «یک پرو دیگر کار را تمام می‌کند. همه چیز به قواره است. مناسب و بی‌عیب. می‌بخشید که دست‌ام کمی لرزید. اوستای خیاط مریض شده و در خانه خوابیده‌است. من سال‌ها خیاطی کرده‌ام و به کارم واردم.».
تازه‌داماد زورکی لبخند زد. نگران و رنگ‌پریده آرام خداحافظی کرد و از پله‌های خیاطی پائین آمد..
چند روز درد شانه را تحمل کرد و با کسی در آن باره سخنی نگفت. پدر پیرش در کتاب‌فروشی کتاب‌های نیم‌سوخته را جدا می‌کرد و او با دردی در شانه‌ها به پدر دلداری می‌داد. آرام، به گونه‌ای که پدر متوجه نشود ، می‌نالید و می‌کوشید ناراحتی‌اش را بروز ندهد. جای سوزن‌ها چرک کرده‌بود. داروی ضدعفونی به کار برد و این حادثه را صرفا ناشی از اشتباه و ندانم‌کاری دکمه‌فروش دانست. سال‌ها بود که آنها در کنار هم زندگی می‌کردند. خیاط برای پدر و برادرهایش لباس دوخته بود و آنها بارها از دکمه‌فروشی خرید کرده‌بودند. پس هیچ دلیلی برای بدبینی نسبت به آنها وجود نداشت..
سه روز بعد به مغازه پدر رفت. چند کتاب خوب و خواندنی به بچه‌های که همیشه برای خریدن کتاب به او مراجعه می‌کردند، معرفی کرد. از مغازه بیرون آمد و درست سر ساعت پنج بعد از ظهر برای پرو آخر از پله‌های خیاطی بالا رفت..
شریک، که از پنجره خیابان خلوت را زیر نظر داشت، گفت: «دارد می‌آید.».
دکمه‌فروش با سیگاری در گوشه لب گفت: «وقتی آمد تو در را محکم پشت سرش ببند.».
تازه‌داماد مثل همیشه مودبانه با انگشت به پشت در زد، آمد تو و سلام کرد. چهره‌اش به رنگ مهتاب درآمده بود. احوال خیاط را پرسید. کتابی از زیر بغل‌اش درآورد و روی میز خیاطی گذاشت. سینه‌اش را جلو داد و کوشید اثری از درد بروز ندهد. جلو آینه قدی ایستاد و دید که در آینه دو جفت چشم خونین به او دوخته شده‌است. با خود فکر کرد که حتما دکمه‌فروش و شریک‌اش در نبودن خیاط تا دیروقت شب کار می‌کنند. در دل نسبت به آنها احساس همدردی کرد..
دکمه‌فروش کت بدون آستینی را آورد و تن او کرد. سپس آستین‌ها را آورد با سوزن و نخ آستین‌ها را سرجایشان دوخت و از روی میز قیچی بزرگ را برداشت..
شریک تابلوی کوچک «تعطیل است» را از بیرون به پشت در ورودی آویخت. چفت در را انداخت و پرده را کشید. از پنجره خیابان را دید زد. تند برگشت و کنار دکمه‌فروش ایستاد. دکمه‌فروش دهان سیاه قیچی را باز کرد■
تازه داماد به شمایل نگاه کرد تا روی سینه‌اش خود را از زاویه دیگر ببیند. اما متوجه شد که توری سیاهی روی قاب کشیده‌اند..
دکمه‌فروش دهان باز قیچی را به لبه آستین نزدیک کرد. انگشت‌های نازک و سفید تازه‌داماد از سرآستین بیرون بود. دکمه‌فروش با یک حرکت سرآستین را برید. صدایی ترد مثل بریدن شاخه گل سرخ، در آغاز بهار شنیده شد. تازه داماد خواست فریاد بکشد و چیزی بگوید. اما شریک فورا دستمالی در دهان او فرو کرد. دکمه‌فروش آستین‌ها و انگشت‌های خونین را در یک گونی که کنار کارتن دم قیچی‌ها بود انداخت و تند به سوی آستین چپ رفت..
تازه‌داماد بر زمین غلتید. مدتی طول کشید تا تکه‌های بدن او با تکه‌های لباس فاستونی سرمه‌ای رنگ‌اش در گونی ریخته شد..
مادر سراسر شب در خانه چشم به راه ماند. با شنیدن هر صدایی بلند می‌شد و در را باز می‌کرد. به کوچه سر می‌کشید و نام پسر را به زبان می‌آورد. پدر پیر که شب‌ها هم کتاب‌های نیم‌سوخته مغازه‌اش را وارسی می‌کرد، مرتب به راهرو سر می‌کشید و با لحنی خسته می‌پرسید:«نیامد؟» و زن با گلویی گرفته از بغض پاسخ می‌داد:«نه، نیامد.».
نیمه‌شب بود و مادر پشت به دیوار راهرو خانه سر به در گذاشته و به خواب رفته بود. با صدای افتادن چیزی بیدار شد. صدای قدم‌هایی را شنید که باشتاب می‌دویدند و دور می‌شدند. دستپاچه و دلواپس در را باز کرد. چیز سنگینی به راهرو افتاد. زن هراسناک صدا زد: «گونی!».
پیرمرد خود را رساند. خم شدند. گوشه‌ای از آستین خونین کت از گونی بیرون افتاده بود. چهره پریده‌رنگ تازه‌داماد که پیشانی بلندش را گله‌به‌گله با سیگار سوزانده بودند از پس تکه‌های لباس پیدا بود. لبخند تلخی روی لب‌هایش مانده بود..
پیرمرد چشمان وحشت‌زده و به اشک نشسته خود را به زن دوخت. زن خواست فریاد بکشد، فوراً دست روی دهان او گذاشت و در گوش‌اش گفت:« جیغ نزن. دنیا غرق خواب است. مردم به خواب رفته را بیدار نکن.».
زن دست مرد را کنار زد:« بگذار این بی‌خبرها را بیدار کنم تا بیایند به عروسی تازه‌دامادم.».
سپس بلند شد و دیوانه‌وار، پای‌کوبان هفت بار دور گونی چرخید..

*تازه‌داماد بهروز هاشمی از فعالان چپ جنبش دانشجویی در کرمانشاه در میانهٔ سال‌های ۱۳۵۸-۵۹ توسط گروهی وابسته به جمهوری اسلامی (شیت) ربوده شد و بعد تن مثله‌شده‌اش را تحویل خانواده‌اش دادند■

حساب ما با خدا
دین از سیاست جدا

قیام دانش‌آموزان فرانسه

گفت‌وگو با بازیل کوپن (از حزب فرانسه نافرمان)

••سوال: گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد این جنبشی خودجوش از پایین است که از دبیرستان‌های منطقه کارگری در حومه پاریس آغاز شده است. آیا این موضوع صحت دارد؟ این جنبش چگونه شکل گرفت و چه عاملی باعث جرقه‌خوردن آن شد؟

•جواب: در فرانسه اروپایی، دانش‌آموزان دوره متوسطه از ۱۸ سپتامبر در اعتراض به کمبود شدید امکانات و بودجه در نظام آموزش ملی دست به تجمع زده‌اند؛ کمبودی که مانع از تحصیل درست آن‌ها می‌شود و امید به آینده را از آن‌ها گرفته است. نخستین اعتراض‌ها در منطقه کره‌تی و پس از اعتصاب معلمان دبیرستان سن-اگزوپری شکل گرفت. خیلی زود بسیاری از مدارس دیگر در سراسر کشور، به‌ویژه در مناطق محروم‌تر مانند سن-سن-دنی، به این جریان پیوستند. البته این اعتراض‌ها پیش‌تر در سرزمین‌های فرادریایی آغاز شده بود، اما رسانه‌ها آن را کاملا نادیده گرفتند و هیچ اشاره‌ای به آن نکردند؛ همان رسانه‌هایی که اکنون مدعی هستند اعتراض‌ها از ماه سپتامبر شروع شده است. فرسودگی نظام آموزش ملی و به‌طور کلی‌تر خدمات عمومی، ساکنان سرزمین‌های فرادریایی را بسیار شدیدتر تحت تاثیر قرار می‌دهد. آن‌ها درآمد کمتری برای زندگی دارند، در دسترسی به امکانات اولیه مانند آب آشامیدنی با مشکل روبه‌رو هستند، زیرساخت‌های بسیار ضعیفی دارند و نابرابری‌های اجتماعی بیشتری را تجربه می‌کنند؛ تا جایی که نرخ بیکاری در آن مناطق دو تا سه برابر فرانسه اصلی است. آن‌ها همچنین آسیب‌های شدیدتری از تغییرات اقلیمی می‌بینند. یکی از اصلی‌ترین عوامل بروز این اعتراض‌ها، فقیرتر شدن روزافزون خانواده‌هایی است که در مناطق محروم زندگی می‌کنند و از پیش هم امکانات لازم برای یک زندگی شایسته را نداشته‌اند .

••این جنبش چگونه زبانه کشید و به یک اعتصاب و اعتراض سراسری در کشور تبدیل شد؟

•از طریق شبکه‌های اجتماعی، بسیاری از دبیرستان‌های پاریس با شعار «همبستگی با ۹۳» به این جریان پیوستند. این عدد به استان سن-سن-دنی اشاره دارد؛ منطقه‌ای عمدتا کارگری در حومه شمال شرقی پاریس که اعتصاب‌ها و تعطیلی مدارس در آن بسیار



گسترده بود. پس از آن، جنبش در سراسر کشور پخش شد. بسیاری از گروه‌های دیگر نیز خیلی سریع از دانش‌آموزان پشتیبانی کردند؛ از جمله دانشجویانی که از ابتدای ماه برای اعتراض به خطر خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها دست به تجمع زده بودند. به باور من، انعکاس اخبار در رسانه‌ها و رفتارهای سرکوبگرانه دولت، باعث بیداری و آگاهی کسانی شد که پیش از این همبستگی چندانی با جوانان محله‌های کارگرنشین نشان نمی‌دادند. بسیاری از دانشکده‌ها و پردیس‌های دانشگاهی تعطیل شدند؛ حتی نهادهایی مانند موسسه خصوصی کاتولیک پاریس که تاریخی دور از اعتراض و سیاست داشته‌اند. دبیرستان‌های مناطق مرفه پاریس و برخی مدارس مدارس پیوستند. اتحادیه‌های صنفی بخش دولتی، از جمله اتحادیه‌های معلمان و آتش‌نشانان هم همراه جنبش شدند. آتش‌نشانان دقیقاً در همان زمان دست به اعتراض زده بودند، چرا که مجبور بودند با کمترین امکانات، ماه‌ها گرمای بی‌سابقه تابستان و آتش‌سوزی‌های گسترده را مدیریت کنند؛ به‌ویژه پس از آنکه گابریل آتال، نخست‌وزیر پیشین، سفارش خرید دو هواپیمای جدید آتش‌نشانی کانادیر را لغو کرده بود. بنابراین با یک اعتراض کم‌نظیر و بی‌سابقه روبه‌رو هستیم که طیف گسترده‌ای از مردم خشمگین از تضعیف خدمات عمومی در فرانسه را کنار هم جمع کرده است. همچنین برای ۱۷ اکتبر، فراخوان اعتراضی بزرگی از سوی جنبش جلیقه‌زردها داده شد.

••خواسته‌های اصلی این جنبش چیست و آیا با گسترش اعتراض‌ها این خواسته‌ها تغییری کرده‌اند؟ • خواسته‌ها بسیار متنوع هستند، اما محور اصلی بیشتر آن‌ها اعتراض به کمبود بودجه آموزش و پرورش و خدمات عمومی است؛ وضعیتی که نتیجه آزادسازی اقتصادی شتابان در طول چند دهه گذشته است. دبیرستان‌ها سال‌هاست که با کاهش بودجه دست‌وپنجه نرم می‌کنند. تعمیرات ضروری انجام نمی‌شود، به‌ویژه در مناطق محروم حومه پاریس. ساختمان‌ها عایق‌بندی بسیار ضعیفی دارند (به‌طوری که دمای کلاس‌ها در تابستان و زمستان طاقت‌فرسا می‌شود)، توالت‌ها کافی نیستند یا همیشه خراب و غیرقابل استفاده‌اند. در مناطقی که این قیام از آنجا آغاز شد، دانش‌آموزان خواستار حداقل امکاناتی هستند که بتوانند در شرایطی انسانی درس بخوانند؛ به‌ویژه جایگزینی واقعی برای معلمان غایب. در اکثر قریب به اتفاق دبیرستان‌ها، بیشتر دانش‌آموزان به دلیل کمبود نیروی انسانی دست‌کم یک معلم را در طول سال تحصیلی از دست می‌دهند. حتی وقتی معلمان برای مدتی طولانی (گاهی چند ماه) غایب هستند، هیچ معلم جایگزینی فرستاده نمی‌شود، مگر برای سال‌های آخر که امتحان‌های نهایی برگزار می‌شود. جذب معلمان فقط از درون همان منطقه آموزشی انجام می‌شود و به همین دلیل گاهی تعداد متقاضیان از تعداد صندلی‌های خالی کمتر است. در منطقه سن-سن-دنی، یک دانش‌آموز در طول دوران تحصیل خود به‌طور میانگین بین ۱۲ تا ۱۸ ماه از آموزش محروم می‌شود که بسیار بیشتر از میانگین کشوری است. از سوی دیگر، به دلیل فشار اقتصادی و فقیرتر شدن خانواده‌ها، از هر چهار کودک نزدیک به یک کودک مجبور است دست‌کم یک وعده غذایی در روز را حذف کند. با اینکه قرار بوده غذای مدارس ارزان و اقتصادی باشد، وضعیت فرسوده مدارس در حومه‌ها باعث شده کیفیت غذاها افت کند و حتی گاهی مواد غذایی آلوده به حشرات یا انگل باشند. دسترسی به آب سالم نیز یکی دیگر از خواسته‌های بسیار مهم است، چرا که تعداد زیادی از مدارس، به‌ویژه در سرزمین‌های فرادریایی، آب آشامیدنی ندارند. برخی مدارس حتی وضعیت بهداشتی خطرناکی دارند و در آب لوله‌کشی آن‌ها آلودگی‌های میکروبی پیدا شده است. در نهایت، دانش‌آموزان خواستار فضاهای آموزشی استاندارد هستند: برای نمونه، سقف و دیوار بسیاری از دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها دچار کپک‌زدگی شدید است که سلامت تنفسی افراد را به خطر می‌اندازد. سقف‌های ترک‌خورده روی سر دانش‌آموزان یا معلمان می‌ریزد، در برخی مدارس موش دیده می‌شود و کلاس‌های کانکسی و پیش‌ساخته‌ای که قرار بود ابزاری موقت باشند، اکنون ۲۰ سال است که به همان شکل باقی مانده‌اند. دانشجویان دانشگاه نیز خواستار دسترسی به مسکن ارزان و مناسب هستند.

•• .این جنبش چگونه مدیریت و سازمان‌دهی می‌شود؟ معمولا چنین جنبش‌هایی با چالش ساختاری روبه‌رو هستند و میان مدیریت خودجوش و افقی با مدیریت متمرکز و عمودی کشمکش وجود دارد. آیا یک ساختار سازمان‌یافته کشوری شکل گرفته یا هنوز با مجموعه‌ای از گروه‌های محلی روبه‌رو هستیم؟

•نقطه قوت و ویژگی برجسته این جنبش در این است که خود دانش‌آموزان متوسطه آن را پایه‌گذاری و سازمان‌دهی کردند. آن‌ها کاملا مستقل عمل کردند و در هماهنگ‌کردن اقدام‌های خود بسیار موفق بودند. برخی از آن‌ها پس از بستن مدرسه خود، برای کمک و حمایت به سراغ دانش‌آموزان مدارس همجوار یا شهرهای نزدیک‌تر رفتند. این اعتراض گسترده به‌طور طبیعی پای سازمان‌ها و اتحادیه‌های صنفی را هم به مبارزه باز کرد، بدون آنکه اجازه دهد یک ساختار دستوری از بالا به پایین به آن‌ها تحمیل شود. شبکه‌های اجتماعی نیز به جوانان سراسر فرانسه این امکان را دادند تا با هم ارتباط بگیرند و تشکل‌هایی در سطح ملی بسازند و اجازه ندهند اعتراض‌ها در سطح محلی محدود بماند. برای نمونه، فراخوان "پس‌گرفتن باستیل" در شبکه‌های اجتماعی شکل گرفت و به یکی از بزرگ‌ترین تجمع‌ها در روز پنجشنبه ۸ اکتبر تبدیل شد. این نام اشاره‌ای است به فتح زندان باستیل در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ در جریان انقلاب کبیر فرانسه که هر سال در روز ملی فرانسه گرامی داشته می‌شود .

••برخی تحلیل‌گران می‌گویند این حرکت فراتر از مسائل مربوط به مدارس است و نوعی ایستادگی در برابر رشد جریان‌های راست‌گرا و پاسخ نسل جوان در آستانه انتخابات سال آینده است. این تحلیل تا چه حد درست است؟

•فراتر از خواسته‌های آموزشی، این جنبش موضعی کاملا روشن در برابر سیاست‌های نئولیبرالی و جریان راست افراطی گرفته است. با توجه به اینکه احزاب حامی امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، در ۸۶ درصد از لوایح مجلس ملی با بزرگ‌ترین حزب راست افراطی یعنی تجمع ملی رأی یکسان داده‌اند، این رویکرد جوانان اصلا تعجب‌آور نیست. شعارهای متعددی در راهپیمایی‌ها شنیده می‌شود؛ مانند «همه از تجمع ملی متنفرند»، «جوانان می‌گویند جبهه ملی گم شود» (نام قدیمی حزب تجمع ملی) و همچنین شعار معروف ایتالیایی» antifascisti همه ما ضدفاشیست هستیم» که نشان می‌دهد نسل جوان سیاست‌های بازگشت به عقب و ارتجاعی را برنمی‌تابد. انتظار می‌رود حضور جوانان در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده بسیار پرشور باشد؛ طوری که طبق نظرسنجی‌ها از هر دو رأی‌دهنده جوان، نزدیک به یک نفر قصد دارد به ژان-لوک ملانشون، نامزد چپ رادیکال فرانسه، رأی دهد .

••خشونت زیادی علیه معترضان اعمال شده و گزارش‌هایی از مصدومیت شدید ۲۱۵ دانش‌آموز و ۸۵ معلم منتشر شده است. پاسخ دانش‌آموزان به این سرکوب‌ها چه بوده است؟

•متاسفانه از زمانی که شما این پرسش را مطرح کردید، آمار خشونت‌های اعمال‌شده علیه دانش‌آموزان به مراتب بالاتر رفته است. این رفتار غیرقابل دفاع، بی‌اعتمادی عمیقی را که از پیش نسبت به پلیس و نهادهای حاکم وجود داشت، پررنگ‌تر کرده است. بسیاری از نمایندگان منتخب حزب فرانسه نافرمان، جنبشی که ژان-لوک ملانشون رهبری آن را در انتخابات بر عهده دارد، کنار جوانان ایستاده و از آن‌ها در برابر خشونت دفاع کرده‌اند. آن‌ها حتی تا جایی پیش رفتند که به‌صورت مستقیم مانع برخوردهای پلیس شدند؛ مانند اقدامی که بالی باگایوکو، شهردار سن-دنی، انجام داد. او و چند تن دیگر از نمایندگان هم در این میان به‌شدت از سوی نیروهای پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. واکنش‌ها متفاوت بوده است: گروهی از جوانان از نهادی که وظیفه‌اش برقراری امنیت است اما دست به سرکوب آن‌ها زده هراسان شده‌اند، در حالی که موجی از خشم بخش بزرگی از جامعه را فراگرفته است. این معترضان فقط نمایندگان چپ رادیکال نیستند، بلکه والدین، معلمان و وکلا نیز برای دفاع از حقوق این نوجوانان وارد میدان شده‌اند .

••اخبار نشان می‌دهد که دانشجویان، والدین و کارگران نیز در حال پیوستن به این اعتراض‌ها هستند. این موضوع تا چه اندازه صحت دارد؟

•شمار زیادی از فعالان مدنی، والدین و کارگران شانه به شانه جوانان وارد عرصه شده‌اند. برخی از آن‌ها در برابر دانش‌آموزان زنجیره‌های انسانی تشکیل داده‌اند تا مانند یک سپر محافظ در برابر نیروهای امنیتی عمل کنند. این اتفاق بسیار تعیین‌کننده است؛ زیرا نشان می‌دهد جنبش رشد کرده و اکنون از پشتیبانی بخش بسیار بزرگ‌تری از جامعه برخوردار است و دیگر محدود به



گروه‌های دانش‌آموزی یا دانشجویی نیست. این شکل از همراهی، فرآیند تقاطع‌گرایی و پیوند مبارزات اصناف مختلف را در سراسر جامعه فرانسه ممکن ساخته است؛ آن هم در شرایطی که مردم نگرانی‌های عمیقی درباره آینده کشور دارند. اگرچه نمایندگان منتخب و اتحادیه‌های صنفی حضوری پررنگ دارند، اما ترجیح داده‌اند جوانان در صف اول راهپیمایی‌ها بمانند تا صدای مطالبه تغییر که از سوی نسل زد و نسل‌های پس از آن فریاد زده می‌شود، رساتر به گوش برسد .

••شنیده‌ها حاکی از آن است که برخلاف قیام‌های پیشین جوانان (مانند اعتراض‌های سال ۲۰۱۵)، این بار از نمایندگان احزاب سیاسی استقبال می‌شود و به چشم افراد فرصت‌طلب به آن‌ها نگاه نمی‌شود. آیا این موضوع درست است؟ اگر پاسخ مثبت است، علت آن چیست؟

•جنبش‌ها و احزاب سیاسی مختلفی سعی کرده‌اند به این اعتراض‌ها بپیوندند، اما باید میان عملکرد و رفتارهای آن‌ها تفاوت قائل شد. اکثر احزابی که همراه شده‌اند احزاب چپ هستند یا ادعای چپ‌گرایی دارند، اما روش کار آن‌ها زمین تا آسمان با هم فرق می‌کند. در یک سو، جریانی مانند فرانسه نافرمان قرار دارد که نمایندگانش در خط مقدم راهپیمایی‌ها می‌ایستند تا از معترضان جوان در برابر پلیس محافظت کنند. این جریان متعهد شده که خواسته‌های دانش‌آموزان را برآورده کند و بودجه‌های سنگینی به آموزش اختصاص دهد. طبیعی است که فعالان این جریان با استقبال گرم دانش‌آموزان و جوانان روبه‌رو شوند. در سوی دیگر، بخش عمده‌ای از جریان سوسیال دموکراسی قرار دارد که نماد اصلی آن حزب سوسیالیست است؛ حزبی که مدت‌هاست نشان‌داده نه رفتاری سوسیالیستی دارد و نه دموکراتیک. نمایندگان این حزب در حرف از جوانان حمایت می‌کنند، اما کارنامه آن‌ها در زمانی که در قدرت بوده اند کاملا برعکس بوده است. فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهور پیشین از همین حزب سوسیالیست، مسئول سنگین‌ترین کاهش بودجه‌های آموزشی پیش از امانوئل ماکرون بود و با انتصاب ماکرون به‌عنوان وزیر اقتصاد، جاده را برای به قدرت رسیدن او هموار کرد. جریان‌های راست و راست افراطی نیز حتی زحمت شنیدن صدای جوانان را به خود نداده‌اند و در برنامه‌های تلویزیونی آن‌ها را اراذل و اوباش یا افراد تنبل خطاب می‌کنند. بنابراین، امروزه تنها یک سد دفاعی در برابر نابودی آموزش عمومی در فرانسه باقی مانده و همین موضوع دلیل اصلی محبوبیت چشمگیر چپ رادیکال میان نسل جوان است. •• ما به‌عنوان فعالانی که از دور نظاره‌گریم، با شنیدن اخبار قیام دانش‌آموزان و دانشجویان در فرانسه ناخودآگاه به یاد رویدادهای مه ۱۹۶۸ می‌افتیم؛ شاید هم دچار رویاپردازی شده‌ایم. این حرکت چقدر به آن رویداد تاریخی شباهت دارد؟•

شباهت‌های انکارناپذیری میان این اتفاق‌ها و رویدادهای مه ۱۹۶۸ وجود دارد. اگرچه جنبش فعلی هنوز به ابعاد آن قیام تاریخی نرسیده، اما بدون شک یکی از بزرگ‌ترین حرکت‌های اعتراضی جوانان از آن زمان تا به امروز است. دولت فرانسه به‌شدت نگران تداوم این اعتراض‌هاست و برخی از کارشناسان، روزهای پیش رو را «بازگشت جلیقه‌زردها» می‌نامند؛ همان جنبش فراگیری که در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ کشور را به تعطیلی کشاند و فراخوان تازه آن برای ۱۷ اکتبر برنامه‌ریزی شده بود. دیدن اینکه نسل جوان فرانسه هنوز آگاه است و می‌داند مردم این کشور ذاتا روحیه انقلابی دارند و هرگاه حاکمان بخواهند حقوقشان را پایمال کنند بپا می‌خیزند، بسیار امیدبخش است. امروز نسل زد و نسل‌های پس از آن سر یک دوراهی تاریخی ایستاده‌اند: آیا می‌خواهند به مسیر نظام نئولیبرالی ادامه دهند که در حال جاده‌صاف‌کنی برای به قدرت رساندن راست افراطی در سال ۲۰۲۷ است؟ یا آمادگی دارند تا با ساختار تضعیف خدمات عمومی قطع رابطه کنند و با پی‌ریزی جمهوری ششم -همان‌طور که فرانسه نافرمان و ژان-لوک ملانشون از آن دفاع می‌کنند- جامعه‌ای تازه، عادلانه‌تر و برابری‌خواهانه‌تر بسازند؟

•••

بازیل کوپن دانشجوی حقوق در دانشگاه نانتر و یکی از سازمان‌دهندگان گروه جوانان نافرما (شاخه جوانان فرانسه نافرمان) در پانتن و اوبرویلییه-سن-سن-دنی است .



خاطره ها – بخش ۱۹

دکتر امیر
هوشمند ممتاز

در بخش ۱۸ خاطرات به برخی از پیش امدهایی در بعد ار انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ پرداختم . اکنون به دیگر مواردی از حوادث ان روزها از جمله در تهران و شهرها و دانشگاه اصفهان میپردازم . یکی از مهمترین اتفاقات سرنوشت ساز ان دوران ، اشغال سفارت امریکا در ۱۳ ابان ۱۳۵۸ توسط گروهی حدود ۵۰۰ دانشجو بنام دانشجویان خط امام و گرونگان گیری ۶۶ نفر از نمایندگان و کارمندان سفارت بود.

همزمان برخی از مقامات امریکا شاه را برای درمان بیماری سرطان او به امریکا دعوت کرده و او را به امریکا برده بودند . از طرفی قطب زاده که در ان زمان نفوذ زیادی داشت ، از امریکایی ها خواست شاه را در قبال ازادی گروگان های سفارت امریکا به ایران تحویل دهند تا محاکمه شود . اما مقامات امریکا ان پیشنهاد را نپذیرفتند و بعدا او به کشور پاناما رفت . از انجا هم به مصر رفت . اما در انجا بعد از یک عمل جراحی نا موفق در اثر شدت بیماری سرطان در گذشت.

از سوی دیگر مهندس مهدی بازرگان رئیس دولت موقت بعد از ۹ ماه از پست خود به عنوان اعتراض به حمله سفارت امریکا کناره گیری کرد . او با برخی ازاعضای دولتش به شورای انقلاب که تعدادی از روحانیون تند رو و افراد دیگری تشکیل میشد ، پیوستند تا وظایف دولت را به عهده گرفته و کشور را اداره کنند . از سوی دیگر دولت جیمی کارتر در امریکا تصمیم گرفتند با یک طرح بیسابقه به ازادی گروگان ها که در سفارت امریکا در تهران نگهداری محبوس بودند ، اقدام کنند . ارتش امریکا تعدادی هلی کوپتر و هواپیما و کماندو به یک فرودگاه کهنه در نزدیک شهر طبس کسیل دادند تا کماندوها به تهران رفته و گروگانها را ازاد کنند ولی برخورد یک هواپیما با هلی کوپتری و کشته شدن برخی از کماندوها موفق به ازادی گروگانها نشدند و در نتیجه گرو گانها را هم به شهرهای متعددی منتقل کردند.

در دانشگاه اصفهان ، دانشجویان انقلابی چپ و راست افراطی که گفته میشد برخی سلاح هم در دسترس انهاست به جنب و جوش افتاده و در دانشکده پزشکی تعدادی از اطاق های اداری را مرکز فعالیت های سیاسی و تجمع و انتشارات خود دراوردند . از جمله ابتدا مجاهدین خلق و سپس فداییان خلق و حزب توده جمعا چپ ها . اما دانشجویان اسلامی خط امام و حزب جمهوری اسلامی که از تعدادی روحانی تاسیس شده بود ، به مخالفت با انان برخواستند و ادعا کردند که انان ماشین پلی کپی ها و تایپ و دیگر وسایل را از اموال دانشگاه دزدیده و به مراکز تشکیلاتی خود در ان اطاق ها منتقل نموده از ان ها استفاده میکنند. ولی ان ها این اتهام را رد میکنند.

در این وضعیت خطر برخورد های شدید بین دانشجویان روز افزون میشد . در نتیجه قرار شد من که معاون مالی و اداری دانشکده بودم نامه ای به تمام مسئیولین ارباب جمعی دانشکده های دانشگاه ارسال کنم که فورا بررسی و گزارش دهند چیزی از وسایل دانشکده انها گم شده یا نه ؟ روز بعد از همه جا اطلاع رسید که چیری مفقود نشده است . من هم همه دانشجویان از هر مرام و مسلک گرد اوردم و نتیجه را به اطلاع ان ها رساندم و خواستم همه وسایل خود را از اطاق ها برداشته و بروند و چنین شد . اما متوجه شدم دانشجویان اسلامی از من ناراضی شدند ولی رییس دانشکده ان ها قانع کرد .

در اوایل سال ۱۳۵۸ در تهران و شهر های دیگر ، اجتماعات ، انتشارات و تشکیلات زیادی شکل گرفت . در تهران و اصفهان دو ساختمان اجاره ای برای فعالیتهای جبهه ملی اختصاص یافت و امور تشکیلاتی و انتشارات در ان جا متمرکز شد. در تهران پیام جبهه ملی روزانه منتشر میشد. این نشریه در چندین صفحه به اصفهان هم برای پخش ارسال میشد . از سوی دیگر



دکتر کریم سنجابی دبیر کل جبهه ملی ایران لیستی از فعالان و سرشناسان ملی در اصفهان بعنوان شورای جبهه ملی در اصفهان پیشنهاد کرد . انگاه از بین ان ها ۷ نفر بعنوان اعضای هیات اجرایی از جمله من و دکتر دبیری بعنوان رییس هیات اجرایی انتخاب و شروع به کار نمودیم .

در همین ایام بود که انتخاباتی در همه شهرهای ایران برای تعیین اعضای مجلس خبرگان که قرار بود قانون اساسی جدید ایران را تنظیم و تصویب کنند ، در جریان بود . از اصفهان ۴ نفرکه ۲ نفر از ملی ها و ۲ نفر از روحانی ها انتخاب شده عازم تهران شدند . مجلس در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ افتتاح شد . رئیس مجلس منتظری و رئیس سنی خادمی نماینده اصفهان بودند . نشستهای مجلس بیش از ۲ ماه طول کشید ومصوبه مهم و جنجالی ان ، اصل ولایت فقیه بود که با مخالفت زیادی رو برو گشت ولی در نهایت تصویب شد . باید اضافه کنم که جبهه ملی جداگانه یک قانون اساسی کامل و جامع تهیه کرده و منتشر کرد . اما بدان توجه نشد زیرا در ان از ولایت فقیه خبری نبود.

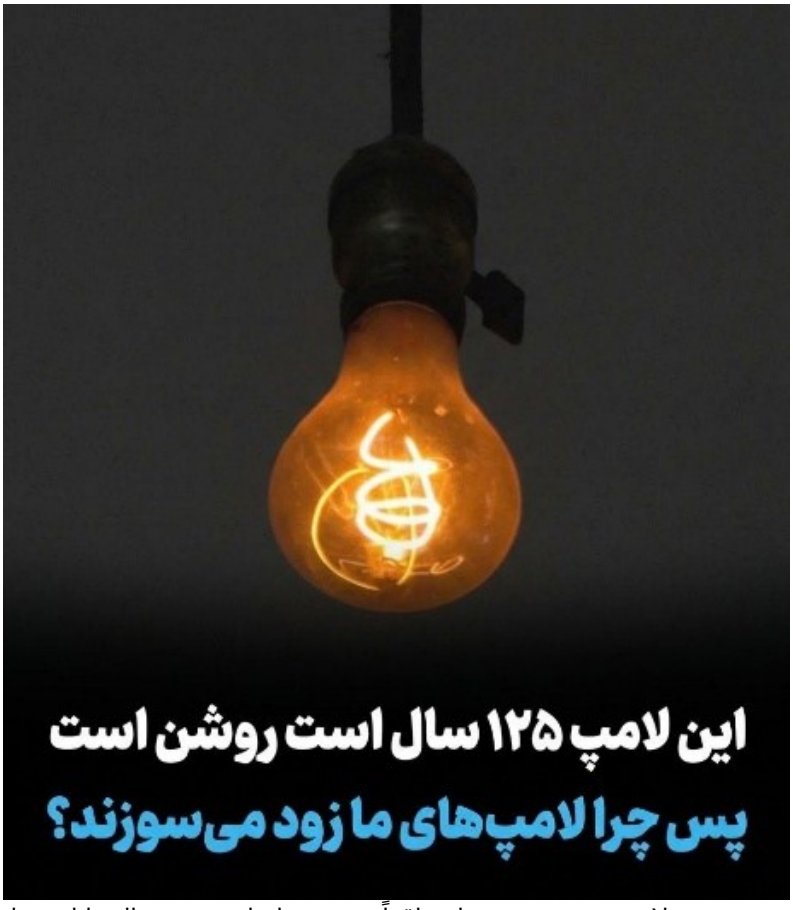
بعد از تصویب قانون اساسی در تهران ، اولین انتخابات ریاست جمهوری در بهمن ۱۳۵۸ به عمل امد و ابوالحسن بنی صدر با حد اکثر ارا به ریاست جمهوری رسید . دکتر احمد مدنی از جبهه ملی بعد از بنی صدر با ۳ ملیون رای بعد از بنی صدر قرار گرفت . در اسفند ماه همان سال انتخابات مجلس شورای اسلامی اجرایی شد . اکثریت ارا از حزب جمهوری اسلامی و تعدادی هم از ملیون و ملی ومذهبی ها بود . حزب جمهوری اسلامی بعد از انقلاب با تعدادی از روحانی های سرشناس ان موقع تشکیل شده بود .

در اصفهان و در یکی از بیمارستانهای وابسته به دانشگاه ، در ان زمان ، خاطره ای از حادثه ای دارم و ان پسری بود که شب هنگام برای بردن پرستاری به بیمارستان میاید . مستخدمی در حیاط بیمارستان ان ها را مشاهده میکند و از ان پسر سوالاتی میپرسد . در نتیجه کار به نزاع و زد وخورد میرسد . افراد دیگری میرسند و در این اثنا ان پسر چندین ضربه مهلک چاقوبه مستخدم وارد میکند . ان شب به من تلفن کردند که فورا به بیمارستان بروم زیرا رئیس بیمارستان در مرخصی بوده و مرا به جای خود گذاشته بود . بلافصله از منزل به بیمارستان رفتم . مستخدم در اورژانس بیمارستان بستری بود . تحقیقات به عمل امد ، صورت جلسه تنظیم و جراحان مشغول عمل شدند . ان مستخدم که استکی نام داشت از مرگ حتمی نجات یافت.

در بین زنان معترض عده ای مردان نیز حضور داشتند و شعارشان این بود: «حجاب ما صداقت و پاکی»، «زن آزاده حجاب فطری دارد»، «می‌جنگیم علیه حجاب اجباری».



این لامپ ۱۲۰ سال است که روشن است.



جز چند بار خاموش و روشن شدن در زمان قطع برق، حتی یک بار هم نسوخته است. پس مشکل لامپ‌های خانهٔ ما چیست؟

هشدار می‌دهم، این موضوع کمی اعصاب‌خردکن است. ساختن تلفن، موتر، لامپ و وسایل خانگی‌ای که سال‌های سال دوام بیاورند، در اصل کار ساده‌ای است. یکی از مهندسان جنرال موتورز زمانی گفته بود ساختن موتری که هرگز خراب نشود بسیار آسان است. مهندسی واقعی این است که موتر را طوری بسازی که تا هفت سال دیگر خراب شود.

این حرف را بیشتر مردم شنیده‌اند. اسمش «کهنگی برنامه‌ریزی‌شده» است، اما کمتر کسی داستان پشت آن را می‌داند. این ماجرا از لامپ شروع شد. کانال «ورتاسیوم» هم در یکی از ویدیوهایش آن را با جزئیات بررسی کرده است.

خلاصهٔ ماجرا این است: وقتی لامپ اختراع شد و به‌اندازهٔ کافی پیشرفت کرد، شرکت‌ها متوجه یک خطر شدند. اگر لامپ‌ها همیشه می‌ماندند، شرکت‌ها خیلی زود ورشکست می‌شدند، چون مشتری‌ای که یک بار لامپ خریده باشد دیگر دلیلی برای برگشتن ندارد. به همین خاطر در سال ۱۹۲۴ اتحادیه‌ای به نام «کارتل فوبوس» ساخته شد. این کارتل شرکت‌هایی را که لامپ بادوام‌تر تولید می‌کردند جریمه می‌کرد و رقابت را کاملاً به سمت کیفیت پایین کشاند. بعد از آن، این شیوه مثل ویروس در همهٔ صنعت‌ها پخش شد.

شکل این پدیده هم عوض شد. هنری فورد می‌خواست یک موتر بادوام برای همه بسازد، اما جنرال موتورز فهمید برای فروش بیشتر لازم نیست محصول واقعاً خراب شود. با رنگ‌های متفاوت و تغییر طرح در هر سال می‌شود موتر قبلی را قدیمی جلوه داد. یعنی همین‌که جنس «قدیمی به نظر برسد» کافی است تا مشتری مدل جدید بخرد.

آن رنگ نارنجی مخصوص آیفون ۱۷ پرو مکس هم حالا دیگر آن‌قدرها تازه به نظر نمی‌رسد، درست است؟ منطقش دقیقاً همین است. اپل در این بازار استاد است. نمونه‌های کند کردن باتری و کاهش سرعت گوشی را هم تقریباً همه می‌شناسند.

اما حالا ماجرا فقط به جیب ما محدود نمی‌شود. در دنیا هر سال ۶۲ میلیون تُن زبالهٔ الکترونیکی تولید می‌شود و فقط ۲۲ درصد آن به شکل درست جمع‌آوری و بازیافت می‌شود.

ولی خبر خوب هم هست. حالا در برابر این چرخه واکنش جدی‌ای شکل گرفته است. جنبشی به نام «حق تعمیر» در اروپا و امریکا به وجود آمده. یادتان هست قدیم‌ها وقتی باتری گوشی تمام می‌شد، پشتش را باز می‌کردیم، باتری نو می‌انداختیم و سال‌ها از همان گوشی کار می‌گرفتیم؟ دوباره دارد به همان روزها برمی‌گردد. حالا تولیدکننده‌ها برای بعضی محصولات مجبور می‌شوند قطعات یدکی عرضه کنند، معلومات تعمیر را در اختیار مردم بگذارند و دستگاه‌ها را قابل تعمیر نگه دارند تا دور انداخته نشوند. در اروپا حتی موجود بودن بعضی قطعات گوشی برای سال‌های طولانی به قانون بسته شده است.

شاید بالاخره داریم به شرکت‌ها می‌گوییم: «رفیق، فقط به این دلیل که خراب شد، لازم نیست دورش بیندازم و نو بخرم. من آن را تعمیر می‌کنم «.

برای این بهشت اجباری .....

